

نی اول و نزدیک به ۱۰۰ ذرع از یکدیگر و همچنین تا به مسافت یک میدان اسب رسد، پس چندین شاخه نی ۳ ذرعی بر سر هر شاخه لباس کهنه به درازای نیم ذرع بسته هر یکی را به دست کودکی دهند و این کودکان در دو جانب نیهای نصب شده از جانب خارج در صحرا پراکنده شوند و چون گله گنجشک بخواهند از جانبی دیگر روند این کودکان نیها را حرکت داده، تمام گنجشکها در میانه نیهای اول شده به جانب شبکه روند و چون نزدیک شوند یکی از آن دو مرد که سر ریسمان دام را داشت، برخاسته، گچینه را به هوا انداخته، آواز باشه دهد و تمام گنجشکها از هوا میل به زمین کرده به جانب درخت کنار روند، پس آن دو مرد به چالاکی دو ریسمان دام را حرکت داده، دهان دام باز شده تمام گنجشکها داخل دام شوند، صورت درخت و دام و نیها:



و محصول جلگه کازرون گندم و جو و برنج و تنباکو و کنجد و ماش و لوبیاست و گندم و جو دیمی در این جلگه در سالهای تر، هر یک من بذر، گاه باشد صدمن ریع دهد، هوای جلگه کازرون در تابستان گرم است و در نه ساه دیگر در کمال اعتدال. بقولات کازرون از بیشتر جاهای فارس بهتر شود و هندوانه آن از سالی به سالی بماند و بسیار دیده شده که هندوانه سال پیش را برای استحان با هندوانه سال دیگر بیاوردند و هندوانه نورا از کهنه نشناختند و در باغهای کازرون انواع درختها، حتی درخت گردو به خوبی و خرسی پرورش کند:

درختهای بارور چو اشتران باریـرا	همی ز پشت یکدگر کشیده صف قطارها
سهارکش شمالشان سحابها رحالشان	اصولشان عقالشان فرو عشان مهارها

باد بهارش را از هوای روضه خلد گرفته اند و خاکش را از زمین بهشت آورده اند، بساط سبزه اش به گلهای رنگین آکنده اند، گوئی که کوه از شقایق رنگین آراسته گوهر بدخشان را.

و آن نرگسکان که همچو طنازان

بگشوده به ناز چشم قتان را	بسر سر هر نرگسی ماهی تمام
شش ستاره در کنار هر بهی	هر کجا پوئی زمینا خرسی است
هر کجا جوئی ز دینا خرگهی است	نرگس تازه میان سرغزار
همچو در سیمین زنج زرین چهی	بر سر هر شاخساری مرغکی است
بسر زسان هر یکی بسم الهی	بوستان افروز پیش ضمیمـران
چون نزاری پیش روی فربهی	

۱. در متن: (برخواسته).

۲. در متن: (بازبر).

وقصبه قدیم این بلوک «شهر شاپور» بود. در تواریخ نوشته اند که طهمورث شهر شاپور



صحنه پیروزی شاپور اول بر والین، در وسط نقش برجسته بزرگ جانب شرقی تنگ چوگان

را بساخت و چون اسکندر رومی به فارس آمد، خرابش نمود، پس شاپور پسر اردشیر بابکان تجدید عمارتش نمود و توابعی برای آن قرار داد و آنها را «کوره» یا «خوره» شاپور بگفت و یکی از پنجگانه های مملکت فارس گردید تا آنکه ابوسعید شبانکاره که شرح حال سلسله او در عنوان شبانکاره نگاشته گردید، در سال [] بر این شهر غلبه کرد و چنان خرابش نمود که هیچکس را در او باقی نگذاشت و اتابک جلال الدین چاولی که از جانب سلطان الب ارسلان سلجوقی حکمران مملکت فارس بود بر ابوسعید غلبه نمود و تا کنون این شهر شاپور خراب و ویرانه افتاده و شالده های بعضی از عماراتش باقی است و این شهر خراب در پیش روی تنگ چوگان است که صورتهای کیانی در کمر کوه این تنگ از سنگ درآورده اند و مشهور به نقش شاپور است و چون نواب اشرف ارفع والا، حضرت سعتمدالدوله حاجی فرهاد میرزا قاجار ادام الله تعالی ایام سعادت و افادته، در کتاب جام جم شرح و بسط نقش شاپور را به خوش ترین عبارتی و راست ترین حکایتی مرقوم کلک در رسک خود، فرموده بودند، همان عبارت و حکایت

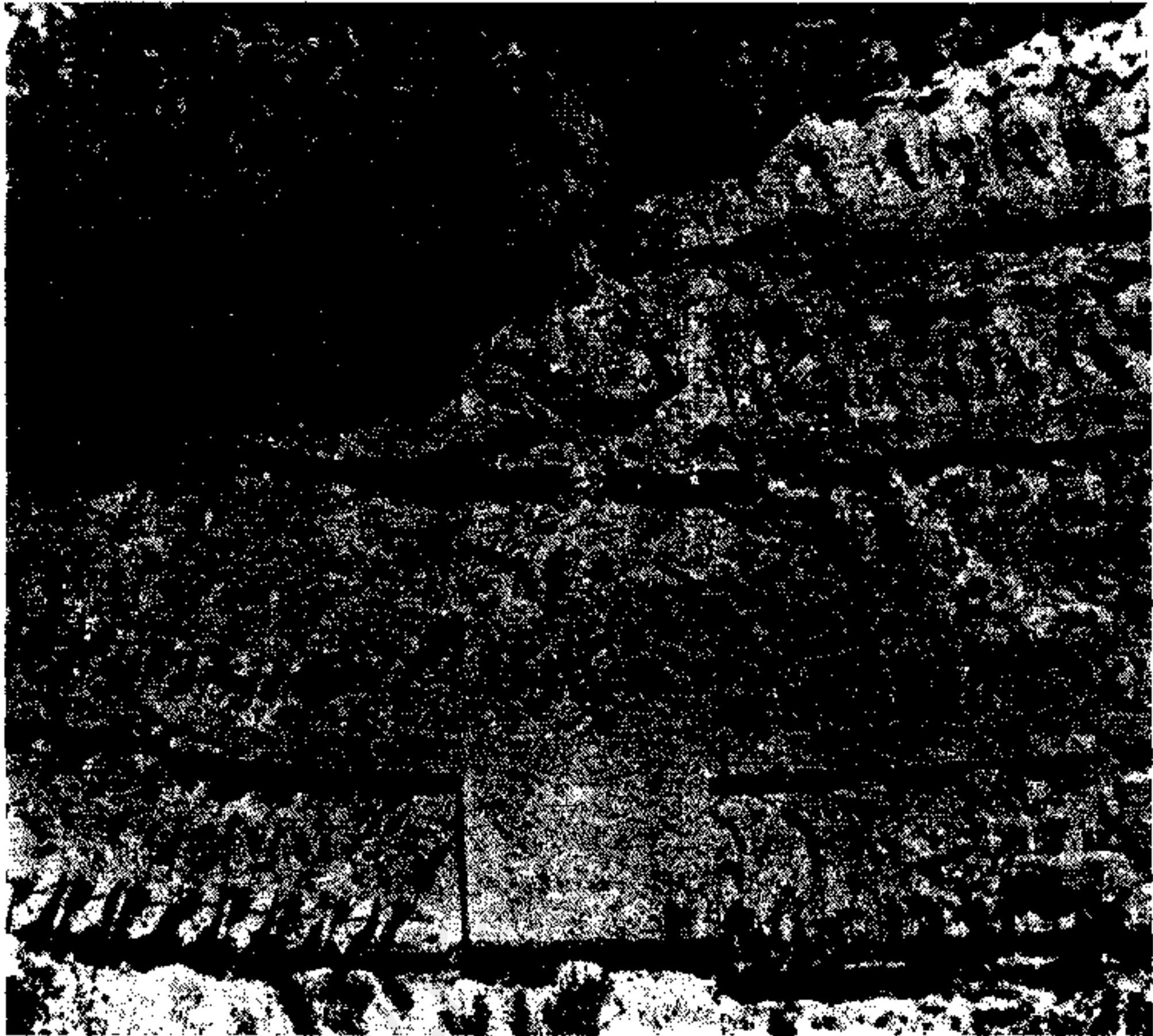


نقش برجسته بزرگ مشتمل بر صحنۀ پیروزی شاپور اول بر والرین در جانب شرقی تنگ چوگان

«و از آثار دیگر، نقش شاپور است که در سه فرسخی شهر کازرون در تنگ چوگان واقع است که از آن تنگ، رودخانه سی‌گذرد و طرفین او را در کوه حجاری و تقاری کرده‌اند و در دامنه کوهی که رو به شمال است دو مکان را از کوه تراشیده، نقوشی کشیده‌اند.»

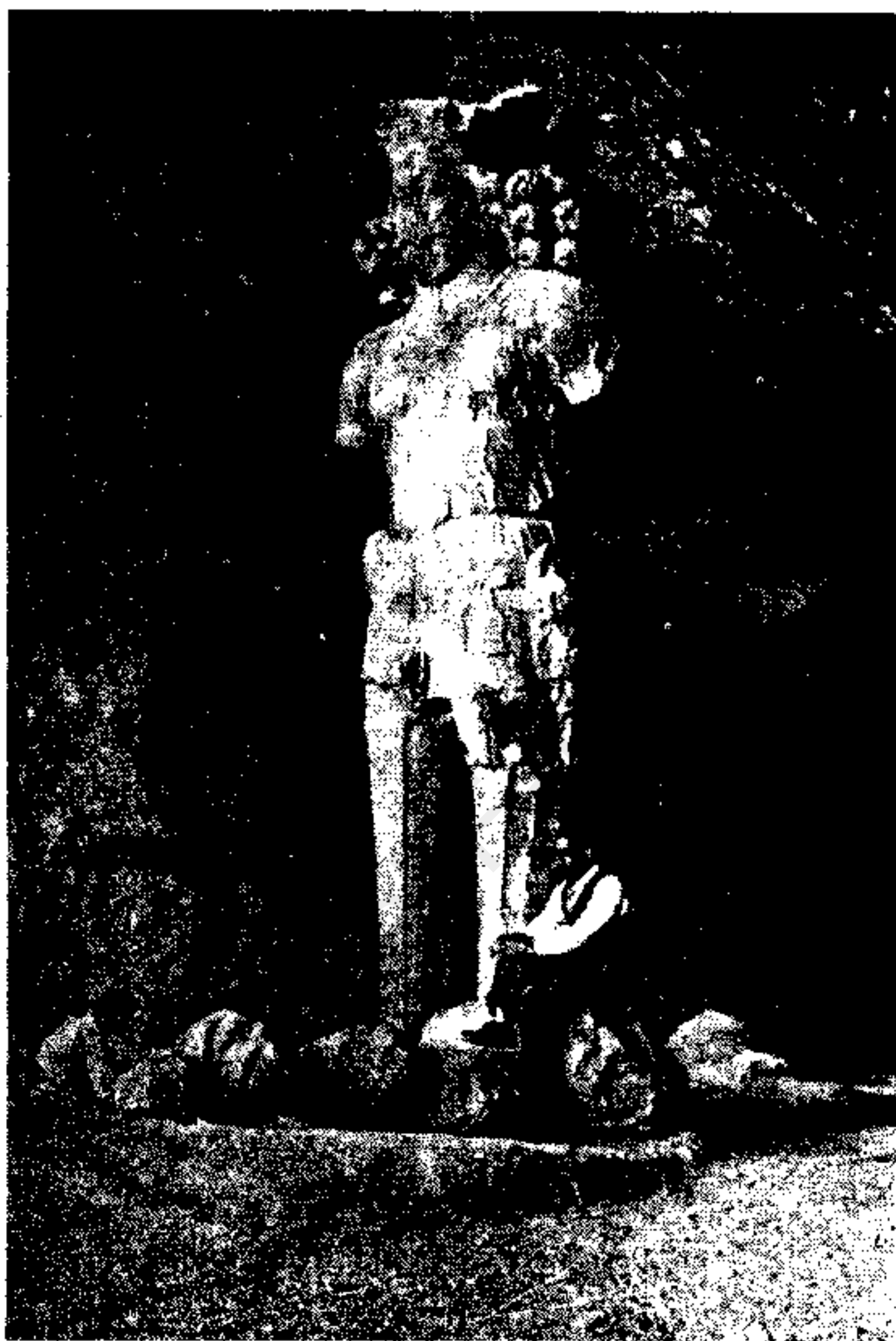
«نقش اول: دو سوار روبروی یکدیگر ایستاده که یکی به کلی از صدمه باران و آفتاب و سیل، منهدم شده که همان دست و پای اسب باقی مانده و در زیر پای اسب، آدمی تنومند به رو خوابانیده که دست زیر سر گذاشته و یکی دیگر روبروی آن سوار، زانو بر زمین زده، دست پیش برده، اظهار عجز می‌نماید و از سوار دیگر، همان صورت اسب باقی مانده، شکل انسان را باران به کلی خراب کرده است و سوار اول گویا شکل شاپور است که یکی از سلاطین را به زیر پای اسب انداخته است.»

«نقش دیگر: چون از کوه تراشیده‌اند که کوه طرهمانند پیش آمده، از آنجهت اندکی محفوظ مانده، شکل شاپور است سوار اسب و زلفهای پیچ پیچ پشت سر و کلاه کیانی برفرق و آدمی زیر دست و پای خوابانیده که یک جانب صورت او پیدا است که به پهلو خوابانیده و دست به زیر گذاشته است و شخصی دیگر روبروی اسب شاپور زانو به زمین زده، دست پیش برده،



بزرگترین نقش بر جسته عهد ساسانی مشتمل بر صحنه پیروزی شاپور اول بر والرین که در جانب غربی تنگ چوگان واقع است.

عجز می کند و یکی دیگر بالای سر آن شخص جاثی مذکور ایستاده، دست در بغل کرده، گردن کج نموده، نگاه می کند و یکی دیگر نیز پشت سر او دو دست بهم جفت نموده، دراز کرده است و به حیرت و انکسار نگاه می کند و پشت سرشاپور، پهلوی اسب، یکی ایستاده که دست او میان دست شاپور است و روبروی شاپور بالای سرش شکل سلاطین است و در دستش چیزی پیچ پیچ است که دهنش مثل دهن کرناست. الله اعلم، شکل اسرافیل و صور است یا چیز دیگر از آن منظور و در جنبین آن اشکال صورت سه ایوان است دو مرتبه که در میان هر یکی سه نفر آدم ایستاده و در دست بعضی نیزه و گرز و برخی شمشیر است و پشت سر، نیز صفه ای است دو مرتبه که هر یکی شش شکل آدمی است که به حیرت به شاپور نگاه می کنند و بسه انگشت



مجسمه بزرگ شاپور اول در شکفت شاپور در بالای جانب غربی تنگ چوگان

اشاره می نمایند گویا شاپور با آن هیئت مذکور در میان میدان ایستاده و از اطراف از صفه ها، اهل لشکر یا کشور، تماشا می نمایند و العلم عندالله، و در کوهی که رو به جنوب است چند جای از کوه را تراشیده و چند موضع به اختلاف شکل کشیده اند.»

نقش اول: شکل شاپور را کشیده اند که سلام عام است، شاپور در وسط مستقبل نشسته و دوزانوی خود را از یکدیگر که پنجه هر دو پا بر زمین به یکدیگر ملصق است و شمشیری چون

شمشیر نظام فرنگی به دست دارد که تکیه کرده که ته غلاف شمشیر میان هردو پنجه پای اوست و از جانب یمین صنفه دو مرتبه ای است که مرتبه بالا، چند نفر ایستاده، کتابت می کنند و چیز می نگارند، و مرتبه پائین اسبی با زین و لگام که یکی عنان را گرفته به حضور می برد که پیشکش نماید، دور اسب نیز چند نفر ایستاده که به حضور می روند و چند نفر دیگر شمشیر نظام در دست دارند که بر زمین تکیه کرده، ایستاده اند و از جانب یسار مرتبه بالا، یکی چترمانندی بر سر شاپور گرفته که اکنون به واسطه باران و ریزش سنگ ضایع شده و پشت سر او یکی را دست بسته به حضور می برند که سری خم کرده، گویا اظهار عجز می کند و یکی نیز پشت سر او شخص بغل بسته ای است و در مرتبه ثانی، یکی دوسر بریده در هردو دست دارد که به نظر شاپور می رساند و یک طفلی پشت سر او ایستاده و گویا دامن آن جلاد را از پشت گرفته و یک نفر دیگر باز بغل بسته ایستاده است و چند نفر دیگر حربه در دست گرفته در پیش او ایستاده اند و انتظار حکم را دارند.»

«نقش دیگر: گویا نقش شاپور است با دو پهلوان دیگر است که اسب عظیم جثه کشیده و مکمل و مسلح رو بروی هم ایستاده، حلقه بزرگی که دوران از یک ذرع زیادتر است در دست یکی است و آن دیگری دست دراز کرده که بگیرد و در ججاری اسب صنعتی کرده که فرهاد انگشت تحیر به دندان است و هر یکی از صورتها چون شال گوش پیچ کشمیری این زمان که بر دور کلاه خود پیچند از پشت سر کلاه خود دارند که باد پراکنده است و این دو صورت در همه چیز مشابهت دارند الا کلاه سر که یکی را در سر کلاه شاهی و دیگری را سپاهی است که در آن زمان متداول بوده است. «نقش دیگر: شکل دوشتر است که چند نفر همراه اوست و چند کله آدمی حمل آن دوشتر است و این طرف شکل شتر، آدمی است که به شکل شاپور می ماند ولیکن نیم تنه است که هم باران ضایع کرده و هم از زیر اشکال جدول آبی از کوه تراشیده اند و به آن واسطه خراب شده است و این جدول از رودخانه برداشته اند که تخمیناً رودخانه چهل پنجاه ذرع از زیر آن اشکال جاری است و از بالا از رود جدا کرده اند و یک طرف را که به سمت رودخانه است از آهک و سنگ بالا آورده اند، تا کنون آباد و به حال خود باقی است و بعضی جا، سنگ را تراشیده ممر آب قرار داده اند، حال اگر کسی بخواهد تا به پای آن اشکال رفته، تماشا کند از همان ممر آب باید رفت که اکنون خشک است و از آنجائیکه از سنگ تراشیده اند باید خم شده، عبور کرد و این جدول قریب به یک فرسخ می شود که مدخل آن به عمارات واقع در دامنه کوه از جانب یمین بوده و از آنجا به صحرا می ریخته، باز در شهر جاری بوده است.»

«نقش دیگر: گویا شکل محفل عیش یا محل سلام و طیش است و شکل شاپور در میان بوده که از شدت باران و اختلاف شهر و ازمان ضایع گشته و اکنون از شکاف سنگ، علف روئیده است و چهار مرتبه است: از طرف یمین کل شکل سوار است که کشیده اند، چنان می نماید که به چهار نعل در حرکت آمده اند و در هر مرتبه ۴ شکل سوار است و طرف دیگر پیاده است که صف کشیده و در زیر شکل شاپور در مرتبه ثالث شکل سواری است که یک نفر آدم زیر پای اسب انداخته و سایر پیادگان هر یکی چیزی در دست دارند که به حضور می برند یکی شتر می کشد و یکی فیل میراند و یکی اسب با ارابه در حرکت آورده و بعضی نیزه و بعضی شمشیر در دست دارند که کلاً به نظر سلطان رسانیده، می گذرانند:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته
 آثار پدید است صنایع عجم را
 کانهم یقولون^۱

ان آثارنا تدل علینا
 فانظروا بعدنا الی الآثار^۲

چون از نقوش شاپور اکثری خبر نداشتند، لهذا او را به تفصیل نوشتیم. و اکنون قصبه بلوک کازرون را نیز «کازرون» گویند. به مسافت ۴ فرسخ بیشتر در میانه جنوب و مشرق شهر شاپور خراب است. در کتابهای تاریخ نوشته اند^۳ چون شاپور شهر شاپور را بساخت کازرون را از توابع آن قرار داد، پس فیروز پسر بهرام آن را شهری نمود، پس قباد بر آن بیفزود و شهری بزرگ گردید و عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۳۵ دقیقه و طول آن از گری نیچ ۵۱ درجه و ۵۴ دقیقه و انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. به مسافت ۲۱ فرسخ کاروانی از شیراز دور افتاده است. نزدیک به ۲۰۰۰ درب خانه دارد و عموم خانه های آن از گچ و سنگ ساخته اند، حصار و باروئی نداشته و ندارد و او را ۴ محله است:

محله بازار، محله بالا، محله گنبد، محله مصلی و این محلات از یکدیگر جدا و دور افتاده اند و در میانه جنوب و مغرب این قصبه «باغ نظر»^۴ است که حاجی علی قلی خان در حدود سال ۱۱۸۰ و اند ساخته و چهار خیابان آن را درخت نارنج کاشته و درازی دو خیابان آن نزدیک به ۲۰۰ ذرع و دو خیابان دیگرش از ۱۳۰ ذرع بیشتر است و درختهای نارنج باغ نظر همان است که حاجی علی قلی خان کشته است و هنوز به خرمی و تنوسندی باقی است. و از قصبه کازرون علما و سادات و مشایخ و بزرگان و شعرا برخاسته اند^۵ که نام آنها زینت ستون کتب علمیه و تواریخ گشته است مانند:

سلطان محققین، خاتم صدیقین، کاشف اسرار، مقتدای سهاجر و انصاری، مظهر انوار قدسی حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه. اگرچه آن حضرت از قریه «دشت ارجن» که اکنون از توابع کوه مره شکفت است، بود لیکن از قدیم دشت ارجن^۶ از توابع کازرون بود و حضرت سلمان در قصبه و بلوک کازرون، قبیله و عشیره داشته و آنها را «سلمانی» می گفتند و تا کنون قبرستان سلمانیها در قصبه کازرون باقی است و زیارتگاه اهالی آن نواحی است.

در بعضی از کتابها نوشته اند که جناب خاتم انبیاء (ص) در اواخر زندگانی به صحابه فرمود و خطی نوشتند و بزین به مهر مبارک داشتند که چون نواحی کازرون به دست مسلمانان مفتوح گردد، قبیله سلمان را از جزیه معاف دارند و سالها آن قبیله در مهد آسایش بودند و این خبر از آینده را بر سیل خرق عادت فرمود.

و از اعیان این قبیله سلمانی است: شیخ حقانی، مرشد صمدانی شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار بن مهریار^۷ کازرونی. مدام زندگانی، صدقات حضرت سلمان را از بیت المال که در دست

۱. رک: جام جم، ص ۴۷۷.

۲. پایان نقل قول از جام جم: آثار ما بر ما دلیل است پس، بعد از ما به آثارمان بنگرید.

۳. رک: نزهة القلوب، ص ۱۳۶. ۴. رک: آثار العجم، ص ۲۷۹. ۵. در متن: (برخواستند).

۶. در آثار العجم، ص ۲۷۵: (دشت ارژنه): ارژن درخت بادام کوهی است و معروف است چون در آن دشت از آن درخت

بسیار است لهذا مسمی به این اسم شده است. (حاشیه همان صفحه). ۷. رک: آثار العجم، ص ۳۲۶.

خلفاء بنی عباس بود، می گرفت و برقبیله سلمانی قسمت می نمود و شیخ ابواسحق را در کازرون خانقاهی بود که همیشه درش را بردوست و دشمن بازمی نمود و می فرمود: «با اینامفتوح لمن دخل و خبزنا لمن اكل.» در سال ۴۲۴^۱ وفات یافت و از بزرگان علما و عرفای ناحیه کازرون است: عالم صمدانی، مرکز دایره ربانی شیخ اوحالدین عبدالله بلیانی^۲ ابن شیخ ضیاءالدین مسعود. مدام زندگانی مرجع علما و مشایخ و اسرا و سلاطین بود و جز مواعظ و نصایح به آنها نفرمود و در سال ۴۸۰^۳ واند، لوای سفر آخرت افراشت و در قریه بلیان^۴ در خانقاه خود مدفون گردید و تا کنون آن خانقاه باقی است و این بیت از اوست:

الله الله جز خدا موجود نیست
عاشقان دوست بسیارند ولیسک

واقف این سر بجز معبود نیست
کس چو عبدالله بن مسعود نیست

باز فرموده است:

تا حق به دو چشم سر نبینم هرگز
گویند که حق به چشم سرتوان دید

از پای طلب می نشینم هرگز
آن ایشانند و من چنینم هرگز

و از علما و اعیان کازرون است: مولانا الاعظم، ملاذافاضل الامم، کاشف مشکلات عقلیه، فاتح معضلات نقلیه شیخ ابوالقاسم ابوحامد^۵ ابن شیخ نصرالبیان انصاری کازرونی. صاحب کتاب سلم السموات در ذیل ترجمه خود نوشته: در آن کتاب نوشته است: «كنت تلميذاً للمولى وجيه الدين سليمان القارى الفارسى الذى هو من تلاميذ حضرت استاد البشر والعقل الحادى عشر الامير غياث الدين منصور بن سيد المدققين الامير الكبير صدر الدين محمد الدشتكى الشيرازى (ره)» و کتاب سلم السموات کتابی است که جمع نموده در آن مشاهیر علما و مشایخ سادات را. شیخ امین الدین محمد بن ضیاءالدین مسعود بلیانی کازرونی، خود و اجدادش از علمای دین و عرفای یقین بودند و در سال ۷۴۰^۶ وفات یافت^۷، این رباعی از اوست:

ای دل پس زنجیر چو دیوانه نشین
ز آمد شدن بیهده خود را پسی کن

در دامن درد خویش مردانه نشین
بعشوق چو خانگی است در خانه نشین

و باز فرموده است:

یک قدم بر هر دو عالم نه که گامی پیش نیست
معنی درویشی ارخواهی، کمال نیستی است

از توتا مقصود چندان منزلی در پیش نیست
هر که راهستی او باقی است او درویش نیست

مولانا جمال الدین حسن بوشکانی کازرونی: در کتاب مزارات شیراز نوشته است: عالمی است عابد زاهد، بعد از اداء مناسک حج علما و مشایخ را ملاقات کرده، در سال ۷۵۵^۸ در شیراز وفات یافت.

۱. در آثار العجم، ص ۳۲۶.

۲. در آثار العجم، ص ۳۲۶، آمده است: (اوحالدین عبدالله بن ضیاءالدین مسعود بلیانی از فرزندان شیخ ابوعلی دقاق)، و مزارات شیراز، ص ۳۹.

۳. رک: آثار العجم، ص ۳۲۵. ۴. رک: آثار العجم، ص ۳۲۷.

۵. در آثار العجم، ص ۳۲۷، وفات او را در سال ۷۴۵ نوشته است. و رک: مزارات شیراز، ص ۳۹: که از مولانا سعید الدین کازرونی متوفی به سال ۷۵۸ سخن گفته است. مرحوم غنی می نویسد «اشتباه ۷۴ نوشته، رقم ۵ را صفر خوانده...» ص ۱۷۶ یادداشتهای غنی در حواشی دیوان حافظ ۶. ص ۷۸.

ناظر کازرونی^۱: نامش سیرزا عبدالحسین، در شیراز سکونت داشت، از شاخه سلسله نوربخشیه است این چند بیت از اوست:

من ندانستم از اول که چنین کاری هست پای رفتن نه و بردوش گران باری هست

یک چند چو همسکان فشردم ره حلق یک چند چو مفلسان زدم وصله به دلق
نگشود ز کساردل به اینها گرهی بستم کمر تنگ پی خدمت خلّقی

شیخ عبدالسلام کازرونی: استاد فقها و ادبای زمان بود و این چند بیت را از او نوشته است:

یامن بوجوده فنائسی ما بال هواك فی الثناء
هجرائك و الممات عندی سیان و حرمة الوفاء
قد امرضنی ولست ارجو الا بوصاله دوائسی^۲

در سال ۴۴۴ در شیراز وفات یافت.

و از افاضل علماء است: سید محمد کازرونی. در علوم هیئت و هندسه و حساب، اعلم علماء زمان خود بود، به هندوستان برقت و در خدمت فیروزشاه، منجم باشی گردید و در سال ۸۱۰ بنای رصدبستن را داشت که حرکات کواکب را ثبت و ضبط نماید و این کار به انجام نرسیده، وفات یافت.

و از اکابر علما و اعظام فضیلت: سیح ثانی، مستخرج قانون معانی، امام همام: ضیاءالدین مسعود طیب بن مصلح کازرونی والد ماجد استاد للکل فی الکل مولانا قطب الدین محمود علامه شیرازی.

و از بزرگان علما و از حکماء کازرون است: سلطان حکما و مقتدای فضلا: کمال الدین ابوالخیر طیب کازرونی. برادر ضیاءالدین مسعود. در حدود سال ۴۳۰ و ۴۵۰ در بیمارستان مظفری شیراز، هر یک بعد از دیگری مشغول تدریس علم طب و معالجه مرضی بودند.

و از اعظام علما و اکابر فضلاء نواحی کازرون است: حضرت مولانا جلال الدین محمد علامه دوانی^۳ که قوه بنان و قلم بیان از تحریر اوصاف و کمالات و ذکر تصنیف و مؤلفات آن جناب عاجز است. سالها مسافرتها نمود و در خدمت امرا و سلاطین قراقوینلو و آق قوینلوی ترکمان، احترامی تمام داشت و در ایام شوریدگی مملکت فارس از جنگ حضرت خاقان گیتی-ستان شاه اسماعیل صفوی طاب ثراه و سلاطین آق قوینلو، جناب مولانا مدتی در نواحی لارستان و بندر جرون که نزدیک بندر عباس است توقف نمود، پس عود به شیراز فرسوده، صلاح خود را در توقف

۱. رك: آثار المعجم، ص ۳۲۹.

۲. ای که فنای من به وجود تست، مهر تو چرا از من روی برتافته است،

— به وفایت سوگند که هجرانت با مرگ در نزد من یکسان است،

— معشوق مرا بیمار ساخت و امید دوانی جز به وصالش ندارم.

۳. رك: آثار المعجم، ص ۳۰۹.

ندید، لابد گشته متوجه کازرون گردید و در نزدیکی «پل آبگینه» دو فرسخ مشرقی بلده کازرون وارد اردوی امیرابوالفتح بیگ برادرزاده حاجی بیگ بایندری ترکمان گردید و نهایت احترام را دید و بعد از چند روزی ناخوش گشته، وفات یافت و جنازه او را به عزت تمام از اردو، به قریه «دوان» که مولد و موطن اصلی آن جناب بود، برده، در جوار قبر شیخ علی دوانی که یکی از مشایخ مشهور است، دفن نمودند و این واقعه در سال ۹۰۶ هجری اتفاق افتاد و این چند بیت از علامه دوانی زینت فارسنامه گردید:

آن شوخ که نور چشم تاریک مسن است هجران و وصال او، بد و نیک مسن است
در چشم من است و غایب از چشم من است من دورم از او، زبسکه نزدیک من است

بسه نور فطرت خود می رویم در ره عشق چراغ خاطر دون همتان چه نور دهد

و از مشایخ مشهور نواحی کازرون است: مولانا عمادالدین محمود کازرونی. سالها در کازرون و شیراز به تدریس و تعلیم علوم اشتغال داشت الی دوانی. در کتاب مزارات شیراز نوشته است: آن جناب شیخی ناسک و عابدی سالک بود و در سال ۷۷۰ واند وفات یافت. و از علمای کازرون ابوالفضل خطیب کازرونی است. سالها در کازرون و شیراز به تدریس و تعلیم علوم اشتغال داشت و در علوم عقلیه، خدمت علامه دوانی، تحصیل نمود و در سال ۹۳۰ وفات یافت.

و از اشراف علماء کازرون است: سلاله سادات عالی درجات، سید میرحسن طباطبائی کازرونی. حاشیه ای بر کتاب شرح لیمه نوشته است، در سال ۱۱۵۰ واند وفات یافت. و از بزرگان پیشین کازرون است: خواجه امین الدین ابوالحسن بن خواجه بی خبر کازرونی. وزیر پادشاه زمان تکلته بن زنگی سلغری، سالها وزارت نمود و مملکتی را از دستکاری بیاسود و در سال ۵۴۸ در شیراز وفات یافت.

و دیگری خواجه امین الدین کازرونی وزیر سلطان مسعود بن سلطان محمود و سلطان مودود بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی است. و دیگر خواجه مطهرالدین عبدالله کازرونی وزیر عضدالدوله فناخسرو دیلمی است که فتح بر عمان و بلده مسقط را فرمود.

و از سلسله های قدیم این بلوک است: سلسله خوانین کازرون که چندین سال به حکومت این بلوک برقرار بودند و بزرگیها نمودند، اصل آنها از ایل افشار خراسان است که در اوائل دولت سلاطین صفویه طاب ثراهم به حکومت کازرون مأمور گشتند و اول کسی که از این سلسله به عنوان حکومت وارد کازرون گشته، خواجه پیربداق افشار است. در حدود سال ۱۰۰۰ واند شاهنشاه زمان، اعلیحضرت شاه عباس ماضی جنت مکان او را به ایالت کازرون سرافراز فرمود و بعد از وفات او خلف الصدقش، خواجه پیر ولی، نعم الخلف آمده و به جای پدر قرار گرفت و بعد از وفات او خواجه حسن علی مباشر امور حکومتی کازرون گردید و بعد از وفات او خواجه حسین علی افشار ضابطی این بلوک را تصاحب نمود و او را دو نفر پسر بود:

اول آنها خواجه حسام‌الدین، بعد از وفات پدر به حکومت کازرون برقرار گردید. پسر دوم خواجه حسین علی است: خواجه حسین علی دوم. برای آنکه در زمان وفات والدش در حمل بود بعد از ولادت او را خواجه حسین علی گفتند و چون به رتبه رشد و تمیز رسید، خواجه حسام‌الدین او را نایب خود و ضابط کازرون نموده به اصفهان رفت و توقف نمود و سالها بر این منوال بگذشت تا آنکه اشرار محله بازار کازرون او را به ضیافت عروسی بخواستند و چون وارد خانه داماد گردید، ملاحظه نمود از مردمان با کار و بی کار حلقه بسته گشته و جماعتی در میان حلقه، چنانکه تا کنون رسم الوار است با شمشیرهای برهنه مشغول شمشیر بازی و چون حلقه مردم را برای عبور خواجه شکستند و خواجه داخل حلقه گردید جماعت شمشیر باز او را به شمشیر پاره نمودند چون این خبر به اصفهان رسید، خواجه حسام‌الدین افسار کازرونی با چندین سوار دیوانی بیامدند و آنچه توانستند به اهالی محله بازار نمودند یعنی *للهيب ماجمعوا للقتل ما ولدوا للحرق ما زرعو* و چون مدتی بر این منوال بگذشت، خواجه حسام‌الدین از کرده پشیمان گردید، در خیال تدارك خسران و ضرر اهالی محله بازار افتاده، آنچه را توانست از نقد و جنس به بازماندگان آن محله یداد و چندین مزرعه را وقف نمود که مداخل آنها را به چند قاری کلام الله مجید داده، ثواب آن را برای مردمان محله بازار که از آسیب خواجه حسام‌الدین مرده بودند قرار دهند و تا کنون بعضی از آن موقوفات به همین نهج باقی است، پس مدرسه رفیعی در کازرون بساخت و چندین هزار جلد کتاب و چندین قریه و مزرعه را وقف بر آن مدرسه نمود و آب قنات خیرات که از میان بلده کازرون می‌گذرد و دو آسیاب در آن بلده از آب گردش می‌کند، از آثار خیریه خواجه حسام‌الدین است، پس خواجه معزی‌الیه حکومت کازرون را به برادرزاده خود خواجه محمدرضا افسار کازرونی پسر خواجه حسین علی مقتول واگذاشت و به جانب مکه معظمه شتافت و در زمان طفیان محمد خان بلوچ در نواحی کوه گیلویه و شولستان، خواجه محمدرضا کازرونی با محمدخان بلوچ موافقت نمود و با تفنگچی کازرونی به اردوی محمدخان پیوست و چنانکه در گفتار اول این فادنامه نگاشته شد در سال ۱۱۴۹ حضرت نادرشاه که در آن زمان او را طهماسب قلی خان می‌گفتند برای تنبیه محمدخان بلوچ از بغداد به شوشتر و بهبهان آمد و محمدخان در نزدیکی صحرای سراب سیاه ممسنی، سنگری بست و در جلو سپاه نادرشاه نشست و به اندک زمانی لشکر محمدخان بشکست، جمعی کشته گشت و جمعی فرار نموده و از جمله مقتولین خواجه محمد رضا افسار کازرونی بود، پس حضرت نادرشاه خواجه ابوالحسن افسار کازرونی خواهرزاده خواجه محمدرضا را کور نمود و آنچه توانست از اهالی کازرون، جریمه گرفت و حکومت را به خواجه ابوالحسن کور عنایت فرمود و خواجه علی قلی پسر بزرگ خواجه محمدرضا را ملازم اردو نمود و در سال ۱۱۴۹ به لقب جلیل‌خانی سرافراز گشته، او را علی قلی خان گفتند و به حکومت کازرون مأمور شده، وارد گردید و سالها به حکومت کازرون باقی بود و در سفر نواب کریم خان وکیل در آذربایجان، خدمتها نمود و چنانکه در گفتار اول این فادنامه نگاشته گردید، در سال ۱۲۰۳ نواب جعفرخان زند، حاجی علی قلی خان کازرونی و جماعتی از خوانین زندیه را در ارگ شیراز محبوس بداشت و جماعت محبوس رها گشته، جعفرخان را بکشتند و از قید حبس پرستند و حاجی علی قلی خان را اولاد ذکوری نبود و خواجه محمدرضا جز حاجی علی قلی خان، دونفر

پسر دیگر داشت: حسن علی خان و حسین علی خان کازرونی و بعد از وفات حاجی علی قلی خان رضاقلی خان پسر حسن علی خان، حکومت کازرون را تصاحب نمود و چنانکه در گفتار اول این فارسنامه گفته شد، در سال ۱۲۰۴ که لطف علی خان زند، از دشتستان عود به شیراز می نمود، بلده کازرون را به قهر و غلبه بگرفت و رضاقلی خان و علی تقی خان پسر رضاقلی خان را کور نمود و بعد از وفات رضاقلی خان پسر دیگرش، محمد قلی خان افشاری کازرونی ده سال تمام به حکومت کازرون برقرار بود و از او پسری نماند و بعد از وفات او کلب علی خان کازرونی پسر سیم رضاقلی خان، مدت چهارده سال حکومت کازرون را داشت و در سال ۱۲۴۰ واند، نواب اشرف والا، حسین علی میرزا فرمانفرما، مالیات دیوانی کازرون را در عوض سواجب و مخارج حرم محترم خود، نواب حاجیه، والده محترمه نواب والانايب الاياله رضاقلی میرزا برقرار فرمود و در سال ۱۲۵۰ که رشته ایالت نواب فرمانفرما از مملکت فارس، گسیخته گردید، حکومت کازرون، به عباس قلی خان افشار کازرونی پسر علی تقی خان کور پسر رضاقلی خان کور کازرونی، ارزانی گردید و تا سال ۱۲۶۰ واند برقرار بود و بعد از آن حکومت کازرون از سلسله خوانین افشار که نزدیک به ۴۵ سال رسیده بود بیرون رفت و چند نفری از آنها که باقی مانده و گرفتار فقر و فاقه گشته اند.

و از سلسله های قدیم کازرون سلسله سادات شیخ الاسلامی سلامی است. جد اعلای آنها جناب مستطاب سلاله سادات انجلب، افضل علمای زمان امیرسلام الله حسینی شیرازی از تلامذه جناب مولانا جلال الدین علامه دوانی بود و بعد از تکمیل مراتب علمیه به جانب هندوستان رفت و کتاب شرح هیاکل النود که از مؤلفات علامه دوانی است به ارمغان خدمت پادشاه هندوستان رسانید و مورد احسان و انعام شاهانه گردید، پس عود به فارس نمود و چون به بلده کازرون رسید اهالی کازرون مقدم او را گرامی داشتند و تکلیف توقفش نمودند و جناب معزی الیه قبول نموده در حدود سال ۹۲۰ رحل اقامت را در کازرون بینداخت و به منصب شیخ الاسلامی برقرار گردید و بعد از وفات او، خلف الصدقش میرزا علاءالدین شیخ الاسلام و بعد از وفات او خلف الصدقش میرزا سید رضی شیخ الاسلام و بعد از وفات او خلف الصدقش میرزا محمد حسین شیخ الاسلام کازرونی نعم الخلف آمده سادام زندگانی رفع مرافعات و قطع مشاجرات بین الانام را نمود و بعد از وفات او، خلف الصدقش حاجی میرزا احمد شیخ الاسلام به لوازم منصب شیخ الاسلامی پرداخت و در سال ۱۲۷۸ وفات یافت و بعد از او خلف الصدقش میرزا محمد حسین، شیخ الاسلام بلده کازرون گردید و در سال ۱۲۹۴ وفات یافت و خلف الصدقش میرزا احمد شیخ الاسلام کازرونی به منصب شیخ الاسلامی برقرار است.

و از اعیان این سلسله سادات سلامی است: حاجی میرزا رفیع سلامی کازرونی، خلف الصدق حاجی میرزا نبی، خلف الصدق حاجی میرزا رفیع، خلف الصدق میرسید رضی سلامی کازرونی. و از اعیان بلده کازرون است: سلسله سادات طباطبائی. اصل آنها از جبل عامل شامات وارد نیشابور خراسان گشته، مدتی توقف نمودند و بعد از مدتها یک نفر از آنها وارد بلده کازرون شده، به احترام تمام معیشت نمود و چندین نفر از اولاد و اولادزاده او در کازرون باقی بماندند و از جمله آنهاست:

جناب مستطاب سلاله سادات انجلب، علام فهم، مرجع انام، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، مجتهد الزمان حاجی میرسید حسن مجتهد طباطبائی کازرونی معاصر علامه ربانی

آقا یاقر بهبهانی بود و او را دو نفر پسر بود:

عالمان زاهدان: سید عبدالله و سید محمدتقی و غفران مآب سیدعبدالله را دو نفر پسر است: عالمان فاضلان حاجی سیدحسن و سید محمود و خلفالصدق حاجی سیدحسن است: عالم زاهد حاجی سیدعباس، در سن کهولت در قید زندگی باقی است و خلفالصدق سیدمحمود، کمالات اکتساب حاجی سیدمحمود^۱ است که زمان موت پدر در رحم مادر بود و در اوائل سن کهولت در قید زندگانی باقی است و معیشتی به احترام می گذراند و خلفالصدق سیدمحمدتقی، عالم زاهد حاجی سیدابوطالب است. در زمان حیات عزتی تمام و احترامی مالا کلام داشت، مقالاتش مقبول خاص و عام بود و او را دو نفر پسر است: کمالات اکتسابان حاجی سیدمهدی و حاجی سیدمحمود طباطبائی در اوائل سن کهولت در قید حیات باقی و گذرانی قرین احترام دارند.

و از اعیان سادات عالی درجات بلده کازرون است: سلسله سادات طباطبائی کازرونی فهلیانی، حاجی سیدعباس فهلیانی و سید مصطفی طباطبائی که هر یک پسر عم دیگری بودند از قصبه فهلیان ممسنی فارس وارد کازرون گشته، رحل اقامت انداختند و سالها به احترام گذرانیدند. پسر حاجی سیدعباس، حاجی سیدحسین کازرونی است که افضل فضلالی عصر خود بود و شعر عربی را بسیار خوب می گفت و معیشتی به اندازه از زراعت و تجارت می نمود و در سال ۱۲۹۰ وفات یافت و پسر حاجی سیدحسین، جناب فضائل اکتساب، حاوی معقول و منقول، جامع فروع و اصول حاجی سیدعباس مجتهد کازرونی طباطبائی است. در سال ۱۲۳۸ در بلده کازرون متولد گردید و در کازرون تحصیل مقدمات علمیه را نموده، وارد شیراز گردید و سالها با این مؤلف فادسنامه، محب رفیق و همدرس شفیق بود و در خدمت غفران مآب میرزا ابوالحسن خان مجتهد مشهور به فسائی کتاب مطول را با هم آموختیم و در سال ۱۲۶۰ واند از شیراز به نجف اشرف رفته، در خدمت غفران مآبان شیخ محمدحسن نجفی و حاجی شیخ مرتضی دزفولی طاب ثراهما، تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و به زیور اجتهاد زینت یافته، عود به کازرون نمود و چندین سال به نشر علوم و فتاوی مشغول بود و ده روز یا بیشتر، پیش از وفات والد ماجدش در شیراز به رحمت ایزدی پیوست.

و خلفالصدقش: کمالات اکتساب سیدعلی^۲ در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است.

و از اجله سادات طباطبائی کازرونی فهلیانی است: جناب مستطاب، مجمع آداب، مقبول اولی الالباب، جامع معقول و منقول، قدوه مدرسین، زبده مفسرین، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت حاجی سیدمحمدعلی^۳. سالهاست در شیراز کسب فضائل علمیه و مقاصد یقینیه نموده، طلاب علوم را از افکار خود بهره مند سازد و معیشتی به وجه تجارت نماید و سید طباطبائی کسی را گویند که از نسل جناب ابراهیم طباطبائی بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی بن امام حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) باشد. در کتاب ابن خلکان نوشته است: طباطبا به فتح دو

۱. رک: آثارالعجم، ص ۳۲۹.

۲. رک: آثارالعجم، ص ۳۳۰.

۳. رک: آثارالعجم، ص ۳۳۰.

«طاء» بی نقطه و دو «باء» یک نقطه و دو «الف»، لقب ابراهیم بن اسمعیل حسنی است و او را برای آن طباطبا گفتند که روزی از غلام خود جامه بخواست و غلام گفت دراعه بیاورم، ابراهیم که زبانش لکنتی داشت و «قاف» را «طا» می گفت فرمود طباطبا بیاور یعنی قبا، قبا، و طبای دوم تأکید طبای اول است.^۱

و از سلسله های کازرون: سلسله مشایخ است جد اعلای آنها جناب علامی، مجتهد الزمانی شیخ محمد بحرینی وقتی در جزیره بحرین به عنوان نهی از منکر، یک نفر از کلاترهای دیوانی بحرینی را آزار نمود و شکایت جناب شیخ را در اصفهان به حضرت شاه عباس ثانی، طاب‌تراه رسانیدند و آن جناب را احضار به اصفهان فرمود و چون وارد کازرون گردید که عالم مجتهدی نداشتند، اهالی کازرون از دربار شاهی التماس عفو و اغماض در حق جناب شیخ محمد نموده، قبول گردید و شیخ معزی‌الیه رحل اقامت را در بلده کازرون بینداخت و اکنون سلسله‌ای از اولاد او در بلده کازرون توطن دارند مانند:

جناب حاجی شیخ یوسف مجتهد کازرونی^۲ که سالها در شیراز و اماکن مشرفه تحصیل علوم دینی نمود و به حلیه اجتهاد زیور یافت و سن شریفش نزدیک به هفتاد سال رسیده است. و ولد الصدقش شیخ حسین در عنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است و چندین نفر از علما و مجتهدین از این سلسله مشایخ در خاک پاک کازرون غنوده‌اند مانند حاجی شیخ عیسی، عالم زاهد که مادام حیات پناهنده ستم‌رسیدگان بود و بعد از نودسال زندگانی در سال ۱۲۸۲ وفات یافت و مساند والد مساجدش شیخ محمد مجتهد اخباری کازرونی و مانند غفران‌آبان شیخ حسین بن شیخ عبدالله بن شیخ یوسف بن شیخ علی پدر و اجداد جناب حاجی شیخ یوسف مذکور که هر یک در زمان خود، صاحب مقامات عالیه بودند و جماعتی دیگر در قید حیات باقی‌اند که این فارسنامه گنجایش نام و لقب آنها را ندارد.

و از اعیان بلده کازرون سلسله موالی است که هر یک به زیور علم و حلیه زهد و تقوی آراسته بودند و جماعتی از آنها زندگانی را بدرود نموده، بعضی در قید حیات باقی‌اند و این سلسله مادام توقف در کازرون به احترام گذرانیده، صاحب عقار و ضیاعی لایق بودند.

و از اعیان آنهاست: عالم فاضل آخوند ملاعلی کازرونی. در سال ۱۲۴۸ در کازرون متولد گردید و مقدمات علمیه را در خدمت والد ماجد خود بیاموخت و چند سالی در محافظت املاک موروثه خود پرداخت، از عهده اجحاف و تعدیات اهل بلد بر نیامد به مفاد آیه شریفه فخرج منها خائفاً یتربق قال رب نجنی من القوم الظالمین^۳ وارد شیراز گردید و در خدمت علما و مجتهدین تکمیل مراتب علمیه و مقاصد یقینیه نمود و در هر فنی مانند مردیک‌فن گردید، در تاریخ احوالات سلاطین روی زمین الاحیاء منهم و الغابریین و علم انساب قبایل و ایام عرب مهارتی تمام دارد و بیشتر اوقات خود را در انزوا و مطالعه می‌گذراند و تاکنون

۱. طباطبا: کسی که پدر و مادرش هر دو سید باشند، کریم‌الطرفین.

۲. رک: آثار المعجم، ص ۳۲۹.

۳. آیه ۲۱ سوره قصص: موسی از شهر مصر با حال ترس و نگرانی از دشمن به جانب شهر مدین بیرون رفت و گفت بارالها مرا از شر این قوم ستمکار نجات ده.

از املاک موروثه خود در کازرون بی بهره مانده، شهر شیراز را وطن نموده است.
اما شعرای کازرون که هر یک در زمان خود حسان اوان بودند، به ترتیب حروف عربی نگاشته می‌شوند:

از جمله شعرای کازرون اوشدا^۱ شاعر است. در کتاب تذکره آتشکده نوشته است: به کمالات صوری و معنوی آراسته بود و این دو شعر را از او نوشته است:

زهجر تلخ تر آبی نداشت جام سپهر وگر نه دست قضا در گروی ما می ریخت

آن مه اگر چه هرگز تنها نمی نشیند طالع نگر که یکره با ما نمی نشیند

اوحدی کازرونی: نام شریفش تقی الدین از قریه بلیان کازرون است. این دو بیت از اوست:

گرنه از کشتی زیبار سهل است چون یار اهل است کار سهل است
گسرهست به روزگار اهلی نسا اهلی روزگار سهل است

بهاری کازرونی: از نجبای آن دیار است، نامش نوروز شاه، مدتی به نیابت جزیره هرمز و بندر جرون که اکنون بندر عباسی است برقرار بود. در دلاوری و شجاعت ضرب المثل است و این بیت از اوست:

نه چون کند به هر کس که رسد شکایت از من که کسی ز زخم نالد نکند حکایت از من

جمالای کازرونی: افضل شعرا بود و این چند بیت از اوست:

من واپس و کاروان پیش از من رفتند برادران و خویشانم
گراز غم صد چو ماه کنعانم بود می گفتم من که پسر کنعانم
آن کس که بدین جهان فرستادم نهاد جوی خوشی در انجانم
گوئی همه شیر درد و غم دادم مادر که به لب نهاد پستانم
یارب تو به فضل خویشتن باری زین ورطه هولناک برهانم^۲

خرسندی کازرونی: مشهور به شیرازی، نامش اسماعیل، در طفولیت با روی چون ماه و موی سیاه و نغمه داودی از کازرون به شیراز آمد، خدمت محمد علی خان نواب هندی که شرح حالش در ذیل محله میدان شاه شیراز نوشته شد، اختیار نمود چون سبقتش دمید و بحیثیتش رسید به دارالخلافه طهران رفته شاهنامه خوان^۳ مجلس سلطان سلاطین محمد شاه طاب ثراه گردید،

۱. در آثار المعجم، ص ۳۳۱: از ایزدی شاعر کازرونی سراینده مثنوی حسن نامه نام برده می‌شود که فرصت در باره او می‌نویسد: (فقیر کمتر شاعری به شعور و شور آن جناب دیده‌ام).

۲. بعد از این قسمت از (رشید کازرونی) و (شهره کازرونی) سخن رفته است که چون ترتیب الفبائی نداشته مجدداً در جای خود تکرار کرده است که در متن، آن مکررات حذف شد. ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، ص ۲۵۳.

۳. در متن: (شاهنامه خان).

سالی نگذشته که آن شاهنشاه بدرود زندگانی فرمود، در سال ۱۲۶۶ میرزا اسماعیل خان گشته، وقایع نگار کرمان شد، پس از سالی وکیل و ظائف اهل اصفهان گردید، در آخر عمر، کورگشته، وفات یافت. این چند شعر از اوست:

ای ترک جفاپیشه خونریز ستمکار
زلفین تو چون تیره شب و روی تو خورشید
دارم دلی از جور تو پیوسته در آزار
این طرفه که خور دردل شب گشته پدیدار

رامش بورنجانی کازرونی: مشهور به شیرازی، نامش سیدرضا، از بورنجان^۱ به شیراز آمده، تحصیل کمالات نمود، طبعی موزون داشت، اعیان شیراز را مدیحه سرای بود، این چند بیت از اوست:

گر نشنیدی که سیم ناب شود زر
ورنه چو مرغابی است مردم چشم
فندق سیمینت بین نهفته به حنا
از چه نگیرد همی کنساره ز دریا

رشید کازرونی: این بیت [ها] را فرموده است:

ز فریاد سگت شبها مرا خون در جگر باشد
مبادا بر سرکوی تو غیری در گذر باشد

وقت رفتن دست چون بر طرف دامن می زند
دامنی باشد که آن بر آتش من می زند

شهره کازرونی: نامش محمدعلی، مداح نواب حسام السلطنه حاجی سلطان مراد میرزای قاجار است. در سال ۱۲۹۰ وفات یافت، این چند بیت از اوست:

بهار و دی، شب و روز، این چهار آمده جمع
کسی که منکر این نکته، گو بیسا بنگر
به غیر چهره و زلفش ندیده ام که کسی
دو چشم او بود آهو و لسی به گاه نظر
به چهره مه بن بالعشی والابکار
ز طره شام زمستان ز چهره روز بهار
کند به صفحه خورشید مشک تر انبار
به یک کرشمه کند صد هزار شیر شکار

ضیائی کازرونی: نام شریفش سید محمد شفیع، از علمای آن دیار است این شعر از اوست:

آرزوی دلی اما ز تو دل را چه نشاط
که در آئی چو زدر، دل برود جای دگر

عارف کازرونی: نام شریفش شیخ عابد، عالمی فاضل و فاضلی کامل، درجه عرفانش به کمال رسید و کمالش را اهل حال پسندید، سالها در تحصیل مراتب علم و عرفان کوشید و عمری را در افادت علوم از هشتاد گذرانید و در سال ۱۲۵۸ در شیراز وفات یافت و این چند شعر از اوست:

گفته بودی که کشم تیغ و کشم «عارف» را
ترسم از یاد رود وعده بیداد ترا

از دل «عارف» غمگین مرو ای غم بیسرون
که ترا در دو جهان خوشتر ازین منزل نیست

۱. (بورنجان)، از توابع کازرون. رک: توابع کازرون در همین کتاب.

جسم چو کاه مرا باد برد و این عجب	کآنچه مرا در دل است کوه نیارد کشید
به سر تربت من گرگذرد اهل دلی	بوی داغ دل من می شنود از گل من
این رسم قدیم است که درمیکده عشق	جز خون دل خویش به ساغر نکنند
خورد فریب عمل زاهد و نمی داند	ندامت است ز نا کرده اش ز کرده ندامت
بشنو زمن این نصیحت بسی خرم و پیچ	گردن ز قضا، سراز قدر هیچ پیچ
تسلیم و رضا شعار کن چون «عارف»	هیچی تسو و از هیچ نمی آید هیچ

مولانا غریبی بلیانی کازرونی: در کتاب *سلم السموات* نوشته است: پسر اوحدالدین عبدالله، صاحب رساله دایره که از علوم غریبه، خصوصاً جفر مهارتی تمام داشت و این چند بیت از اوست:

نوبهار است همانا همه ساغرگیریم	لاله سان دور جوانسی همه از سر گیریم
چهره زرد به کاهی نخرد پیسر مغان	بهنر آن است که ماباده احمر گیریم
ای «غزیبی» مکن اندیشه که در روز جزا	همه عفو است چو ما دامن حیدر گیریم

قاسمی کازرونی: در کتاب *آتشکده* نوشته است: نام شریفش شیخ ابوالقاسم، خلیف شیخ ابوحامد کازرونی است. در خدمت ملا میرزا جان باغ نوی شیرازی، تحصیل مراتب علمیه نمود و این چند بیت از او نوشته شد:

توقاصد از نفرستی و نامه نویسی	از این طرف که منم راه کاروان باز است
ز جور کردی با من آنچه خواست دلست	هنوز بسر سر کیننی چه بیوفاست دلت
چو اجزای وجودم هر یکی درد دگر دارد	طیب درد مندا از من کدامین درد بردارد

مولانا کفشگر کازرونی:

هیچ کس چون من نقاب از روی معنی برنداشت	آنچه من دانستم از من هیچکس باور نداشت
هیچ روز از سوی مشرق بر نیامد آفتاب	کز جواهرهای طبعم در میان زیور نداشت
بگرید کوه در سرگ جوانان	چنان کش آب چشم آید به دامان
اگر عالم همه گلزار باشد	پس از سرگ جوانان، خار باشد

و مولانا کفشگر معاصر امیر مبارزالدین آل مظفر است. و از علمای راسخ و فضیله شامخ و شعرای فائق و اطباء حاذق است: ادیب اریب، حسیب نسیب، طیب لیب حاجی میرزا ابراهیم نادری کازرونی. از بزرگ زادگان است. در اوائل عمر به شیراز آمده، تحصیل کمالات علمیه را نمود و از علوم عقلیه و نقلیه و فنون طب و

هیأت و حساب و هندسه بهره وافر و نصیبی متکثر برده، عالمی معروف، طیبی مشهور گردید و از طبع نقاد و ذهن وقاد، جو[هر] معانی را سفته، در رشته نظم کشید و در سال ۱۲۱۸ به مصاحبت سفیر کبیر، وزیر بی نظیر، محمدنبی خان شیرازی که شرح حالش در ذیل محله درب مسجد شیراز گذشت به هندوستان رفت و اموالی فراوان از نقد و جنس اندوخته، عود به وطن مألوف نمود و صاحب عقار و ضیاعی لایق گردید و از ۸۰ سال بیشتر زندگانی نمود و در سال ۱۲۶۰ رخت را به عالم آخرت بر بست و این چند شعر از او نوشته شد:

ز عدل پور پورش روزگار پیر برنشد
به شوکت حامی دین آمد و دارای دنیا شد
جمال عقل اول بار دیگر آشکارا شد
که شاه جم خدم را باز براورنگ جم، جاشد
ثمین لعل بدخشان خوار، چون ریگ بخاراشد
به دخل و خرج طبع نادری اینگونه گویا شد
محمدشاه شد فتح علی شه از جهان تا شد
کنون فتح علی را این محمد رونق افزا شد

ز اورنگ شهی تا پادشاه عالم آرا شد
ز دنیا شاه دین پرور شد و والا ولیعهدش
نفوس ناقصین را تا پیراید ز آرایش
بین ای سلک جم زین وجد و جام جم به دور آور
ز بس گنجور جودش بذل سیم و سام و گوهر کرد
به تاریخ جلوس این به تخت و نقل آن در خلد
ابر تخت شهان بافر قآن سایه یزدان
محمد ملک دین را داد از فتح علی رونق

و سلسله تجار کازرون به اندازه ای است که این فارسنامه را گنجایش نیست و از شاهیر آنها سلسله ملک التجار است که شرح حال آنها در ذیل عنوان دشتستان در بیان بندر بوشهر گذشت.

و این بلوک مشتمل است بر ۴ قریه آباد^۱:

آب کناران: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کازرون» است.

ابوعلی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کازرون» است.

الیف: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کازرون» است.

پاپونی: ۳ فرسخ ونیم شمالی «کازرون» است.

پاره: ۴ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

پاوسکان: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «کازرون» است.

پریشان: ۲ فرسخ ونیم مشرق «کازرون» است.

بلیان: ۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «کازرون» است و از این قریه چندین نفر از

علما و مشایخ برخاسته اند مانند مرکز دایره ربانی سید عبدالله بلیانی و مانند سلطان فقهاء صمدانی مولانا سعدالدین بلیانی که ذکر آنها در اوایل عنوان کازرون گذشت.

بناف: ۳ فرسخ مغربی «کازرون» است.

۱. به معنی سبیکه زر و سیم، شمش.

۲. در کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۱ تا ۳۲۷: نام ۴۵۶ روستا از توابع کازرون آمده است.

۳. از توابع کومه، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.

۴. (پوسکان). از توابع کمارج، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.

۵. از دهستان حومه کازرون، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۴.

۶. از توابع دهستان کمارج، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.

بورنجان^۱: ه فرسخ مشرقی «کازرون» است و از این قریه جماعتی از علما و سادات برخاسته اند مانند عالی جناب کمالات اکتساب، قدوه مدرسین حاجی صدرالدین بورنجان‌ی، در شیراز توطن داشت، جز تدریس و عبادت ایزد متعال کاری نداشت و در سال ۱۲۹۹ وفات یافت و مانند جناب مستطاب فخامت‌نصاب، صاحب زمام فصاحت، مالک عنان بلاغت، ادیب اریب میرزا علی محمد ملاحاشی، در شیراز تحصیل کمالات علمیه را نمود و چندین سال در اصفهان توقف فرمود، پس به منصب معلمی نواب اشرف ارفع والا سلطان حسین میرزا فرمانفرمای فارس جلال‌الدوله، ادام‌الله تعالی عمره و شوکته، و ملاحاشی مملکت فارس برقرار است.

بوشکان^۲: ه فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

بوالحیات^۳: ه فرسخ شمالی «کازرون» است.

تل گاوک^۴: ه فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

جدس^۵: ه فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

چنار شاه‌یجان^۶: ه فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

چو کک^۷: ه فرسخ ونیم شمال «کازرون» است.

حسین‌آباد^۸: ه فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

خداآباد^۹: ه فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

دریس^{۱۰}: ه فرسخ میانه مغرب و شمال «کازرون» است.

دوان^{۱۱}: ه فرسخ ونیم شمالی «کازرون» است و از این قریه علما و مشایخ برخاسته اند:

مانند مولانا جلال‌الدین علامه دوانی که شرح حال او در اوایل عنوان کازرون نوشته

گردید.

دوسیران^{۱۲}: ه فرسخ بیشتر شمالی «کازرون» است.

ده‌دشت^{۱۳}: ه فرسخ مشرقی «کازرون» است.

دیگانک^{۱۴}: ه فرسخ شمالی «کازرون» است.

سرتابه^{۱۵}: ه فرسخ مشرقی «کازرون» است.

سرحد کلانی^{۱۶}: ه فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «کازرون» است.

سعدآباد^{۱۷}: ه فرسخ ونیم میانه مغرب و شمال «کازرون» است.

سوغان^{۱۸}: ه فرسخ شمالی «کازرون» است.

سیدنصیری^{۱۹}: ه فرسخ میانه شمال و مغرب «کازرون» است.

سیف‌آباد^{۲۰}: ه فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «کازرون» است.

۱. از توابع دهستان حومه، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۴.
۲. از توابع دهستان شاپور، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.
۳. (تل گوک). از توابع دهستان شاپور. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.
۴. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.
۵. (چکک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.
۶. از توابع دهستان حومه، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۴.
۷. (دوسران). از توابع دهستان کومره. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.

شاپور: ناحیه‌ای است میانه شمال و مغرب «کازرون» و قصبه آن «عموئی» است.
 عبدوئی: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «کازرون» است.
 عموئی: ۴ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «کازرون» است.
 قلعه سید: فرسخی مغرب «کازرون» است.
 کازرون: همان قصبه این بلوک است.
 کاسه کان: به مسافت کمی مغربی «کازرون» است.
 گاوکشک: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «کازرون» است.
 گرگی‌دان: ۵ فرسخ شمالی «کازرون» است.
 کلانی: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «کازرون» است.
 کمان‌کشی: به مسافت فرسخی کمتر میانه جنوب و مشرق «کازرون» است.
 کنده‌نظری: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «کازرون» است.
 کوه‌مره‌پشت‌کوه: ناحیه شمالی «کازرون» است و قصبه آن «نودان» است.
 کوه‌مره‌جروقی: ناحیه مشرقی «کازرون» است، قصبه آن «سرتاپه» است.
 کوه‌مره‌شکان: ناحیه مشرقی «کازرون» و قصبه آن «بورنجان» است.
 کوه‌مره‌فشقویه: همان کوه‌مره‌پشت‌کوه است.
 مشتان: ۱ فرسخ بیشتر جنوب «کازرون» است.
 مله‌اره: ۳ فرسخ مشرقی «کازرون» است.
 موده‌خواجه: ۷ فرسخ مشرقی «کازرون» است.
 موردک: ۴ فرسخ ونیم شمالی «کازرون» است.
 مهنجان: ۱ فرسخ ونیم جنوبی «کازرون» است.
 میبیدی: ۶ فرسخ کمتر مشرقی «کازرون» است.
 نودان: ۵ فرسخ شمالی «کازرون» است.
 وارک: ۴ فرسخ ونیم مشرقی «کازرون» است.
 وهله: همان «بناف» است.

[۵۲] - بلوک کام فیروز

در فارسی «کام» به معنی «سراد» است، بلوکی است از سردسیرات فارس، هوایش از

۱. (کاسکان). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۴.
۲. از توابع دهستان کوه‌مره. کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.
۳. (گرگدان). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۶.
۴. (ملای‌اره). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵.
۵. (کام‌فیروز ناحیتی است برکنار (رودکر) و بیشه‌ای عظیم است همه درختان بلوط و زعرور و یزد و معدن شیران است چنانکه هیچ جای مانند آن شیران نباشد به‌شزرگی و چیرگی و هوا آن سردسیر است به اعتدال و آب از رود است آبی خوش و گوارا و حومه آن (تیرمایجان) است و بیشترین دبه‌ها آن خراب است). فارسنامه ابن‌بلخی، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

سردی مایل به اعتدال در جانب شمالی شیراز است و درازی آن از «جوزکسمو» تا قریه «گره» و فرسخ، پهنای آن از قریه «پالنگری» تا «دلخون» و فرسخ، محدود است از جانب مشرق به بلوک رامجرد و ابرج و از سمت شمال به بلوک سرحد چهاردانگه و از طرف مغرب به نواحی ممسنی و از جانب جنوب به بلوک بیضا، محصولش گندم و جو و برنج و نخود، آبش از رودخانه سرحد و دزکرد و چشمه و قصبه این بلوک «پالنگری» است که نام امیری از امراء پادشاهان سلجوقی است و حالت خاص بیگ پسر پالنگری در حوادث سال ۴۷ هـ در گفتار اول این فاصنامه ناهری نگاشته گردید و قریه پالنگری به مسافت ۱۴ فرسخ از شیراز دور افتاده است و ضابطی این بلوک با خوانین کام فیروز است و جد اعلاى آنها محمدحسین بیگ چارده چریک است و «چارده چریک» نام تیره‌ای از ایلات قشقائی است. در اواخر دولت صفویه و فتنه افغانی، محمدحسین بیگ به ضابطی این بلوک برقرار گردید و بعد از وفات او، پسرش: حاجی یوسف علی بیگ کام فیروزی به جای پدر نشست و بعد از وفات او پسرش حاجی محمد حسین بیگ کام فیروزی به ضابطی این بلوک مأمور گردید و بعد از وفات او پسرش حاجی احمدخان کام فیروزی مباشر امر ضابطی گردید و بعد از وفات او، حاجی اسدالله خان کام فیروزی ضابطی این بلوک را قبول نمود و او را دو نفر پسر است: جان محمدخان کام فیروزی چندی به عاملی کام فیروز برقرار و در عنفوان جوانی بدرود زندگانی را نمود و خلف الصدقش یوسف خان چون والده او، دختر هادی خان کلاتر شیرازی مشهور به بیضائی است در کنف تربیت اعمام مادری خود تربیت یافته، در شیراز متوطن گشته است و پسر دیگر حاجی اسدالله خان کام فیروزی عالی‌جاه حاجی نصرالله خان کام فیروزی است. چند سال است اسلاک موروثه خود را از دست داده، در بلوک بوانات مسکن گرفته است و بعد از وفات جان محمدخان ضابطی از خانواده خوانین کام فیروز، بیرون رفته و سالهاست این بلوک را ضمیمه بلوکات سرحد چهاردانگه کرده، حکومت آن با حاجی نصرالله خان سرتیب، ایل بیگی قشقائی است و این بلوک مشتمل است بر

۳۴ قریه آباد^۱:

ابنوه و فرسخ ونیم در جانب جنوبی «پالنگری» است. محصول این قریه مخصوصاً انگور دیمی است که دوشابش در سفیدی و لطافت و حلاوت و گوارائی مانند دوشاب ملایر عراق عجم است.

باغ نوه فرسخی در جانب جنوب «پالنگری» است.

پالنگری: همان قصبه این بلوک است.

بزی: ۴ فرسخ ونیم مغربی «پالنگری» است.

بکیان: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.

پلنگی: ۳ فرسخ بیشتر مغربی «پالنگری» است.

پیلوه: ۲ فرسخ مغربی «پالنگری» است.

۱. در متن: (هامی).

۲. (دارای ۵ قریه است که ۱۵ قریه آن کوهستانی سردسیر و بقیه در جلگه واقع و معتدل است.) کتاب جغرافیا و

- تل سرخ: فرسخی بیشتر جنوبی «پالنگری» است.
- تنگ آب: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- چم ریزه: ۳ فرسخ جنوبی «پالنگری» است.
- چم شیر: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «پالنگری» است.
- جورک: ناحیه ای است که ۵ قریه در او افتاده است مانند:
- جورک سرتنگ: ۴ فرسخ مغربی «پالنگری» است.
- جورک کا صادق: ۴ فرسخ جنوبی «پالنگری» است.
- جورک کت کت: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- جورک سمو: ۴ فرسخ و نیم جنوبی «پالنگری» است.
- جورک منصور: ۴ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- خانی من: ۱ فرسخ و نیم شمالی «پالنگری» است.
- خره و کان: ۱ فرسخ و نیم مغربی «پالنگری» است.
- خواجه: ۲ فرسخ و نیم جنوبی «پالنگری» است.
- دلخون: ۵ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- سارون: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.
- شول: ۴ فرسخ مغربی «پالنگری» است.
- صغاد: ۱ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- علی آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.
- کرپاچ: فرسخی جنوب «پالنگری» است.
- گرمه: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.
- کره: ۳ فرسخ و نیم مغرب «پالنگری» است.
- گل زردک: ۳ فرسخ مغربی «پالنگری» است.
- کودین: ۳ فرسخ و نیم مغربی «پالنگری» است.
- کهمین: فرسخی کمتر جنوبی «پالنگری» است.
- لیرمنگان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- مشهد: ۲ فرسخ کمتر مغرب «پالنگری» است.
- منصور: فرسخی میانه جنوب و مغرب «پالنگری» است.
- مهجن آباد: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «پالنگری» است.

۱. (خرم مکان ۲). رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲. (دلخان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.

۳. (ساران). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.

۴. (شور). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.

۵. (کودین). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.

۶. (لیرمنگان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۱.

[۵۳]- بلوک کربال

«کر» نام رودخانه است و چون از دو جانب این رودخانه دهات و مزارع افتاده است هر جانبی را «بال» گویند [و] در آخر سردسیرات فارس در جانب مشرقی شیراز است. درازی این بلوک از «پل تلخ» تا «بندامیر» ۱۳ فرسخ، پهنای آن از خرم‌آباد تا خیرآباد، ۴ فرسخ و نیم.

محدود است از جانب مشرق به دریاچه بختگان که آنرا پیچکان نیز گویند و از طرف شمال به بلوک ارسنجان و نواحی سرودشت و از سمت مغرب به حومه شیراز و از جانب جنوب به بلوک سروستان. شکار این بلوک مرغابی و قاز و ماهی است هوای تابستانش از گرمی مایل به اعتدال، لیکن از غوغای پشه و هجوم کبک و ازدحام مگس، مردمش از خواب شب و آسایش روز، بی بهره‌اند و باعث آن فراوانی برنجزار و نیزار و بسیاری نهر و جدول و نمناکی زمین است و کشت و زرع عمومی این بلوک، شلتوک است و آبش از رودخانه کر و در بسیاری از زمستانها آب رودخانه، دشت کربال را فرا گیرد و به این سبب گندم و جو به عمل نیاید و رودخانه کر از میان این بلوک گذشته به دریاچه پیچکان که بختگان گویند بریزد و این رودخانه چنان می‌گذرد که دو جانب خود را آب دهد و مجرای رودخانه بلندتر از دو جانب اوست و در این بلوک در شش جای این رودخانه از قدیم در هر دو فرسخ سدی از سنگ و ساروج ساخته‌اند تا آب بلند شده، دو جانب را زراعت کنند و در این چند ساله که خشکسال بود، آب رودخانه کر، چنان کم گردید که از داخل رودخانه عبور می‌نمودند و از عجایب بناهای فارس، «بندامیر»^۱ است که پادشاه زمان امیرعبدالدوله فناخسرو دیلمی در حدود سال ۳۹۵ بر این رودخانه سدی از سنگ و ساروج بسته است که قلم از تحریر و زبان از تقریر پهنای و درازا و بلندی و استواری آن عاجز است.^۲ با آنکه چندین صد سال از زمان بنای آن گذشته است، هنوز رخنه و شکستگی در اصل بند نشده و گاهی از کناره این بند رخنه شود و مبالغی وجه نقد و چندین هزار عمه از دهات جمع نموده تا این رخنه را سد کنند و از پهنای این بند است که خانه نشین کلانتر و جمعی دیگر بر این بند ساخته‌اند.

و جماعتی از علماء از بلوک کربال برخاسته‌اند مانند:

۱. در این مورد (بال) صورت دیگری است از (بار) به معنی ساحل و کناره، کناره، ناحیه، منطقه، جای، حوالی، مملکت و مطلق زمین مانند اروندبار به معنی ساحل اروند یا دجله و چنین است ترکیبات دریاوار، رودبار، زندبار، (ظاهرا ساحل زاینده‌رود): (دهخدا) بنابراین کربال به معنی سرزمینهای ساحل رود کر می‌باشد.

۲. رک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۵۱، چاپ لسترانج.

۳. (عبدالدوله... صانعان را بیاورد و مالها بسیار بذل کرد تا مصرفها آب بساختند از چپ و راست رود کر پس شادروانی عظیم کرد از سنگ و صهروج در پیش و پس بند و آنکه این بند برآورد از معجون صهروج و ریگریزه، چنانکه آهن بر آن کار نکند و هرگز آنرا خلی نرسد و نواحی سرزند چندان است که دو سوار بر آن برود... این رود در بحیره بختگان می‌افتد). فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲. (کربال علیا و سفلی هر دو از رود کر آب می‌خورند، علیا از بند امیر که عبدالدوله دیلمی ساخت و سفلی از بند قصار که اتابک چاولی تجدید عمارتش کرد). نزهة

مقتدای اکابر اسم، برهان حکماء عرب و عجم مولانا قوام‌الدین کربالی که حضرت افادت و افاضت منزلت، سیدالمدققین میرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی، جد مؤلف این فارسنامه ناصری و علامه دوانی، در خدمت آن جناب استفاده و استفاضه علوم را نموده‌اند. و مانند:

مولای انام و افضل علماء ایام، اکمل حکماء راسخین مولانا همادالدین کربالی که معاصر سلاطین قره‌قوینلو و آق‌قوینلو ترکمان بودند.

و از اعیان کربال است: عالی‌جاه مطلب‌خان گاوکانی پسر رئیس شمس‌الدین کربالی که در سال ۱۱۹۷ جماعتی از رعایای بلوک کربال را جمع نمود و در تخت جمشید سرودشت، شبیخون به اردوی آزادخان افغان زده، شکست فاحش یافته، عود به کربال نمود.

و از سادات عالی درجات این بلوک است: سلسله سادات حسینی پنجیری کربالی که ذکر اسامی آنها در این فارسنامه نگنجد.

قصبه این بلوک «گاوکان» است به مسافت ۱ فرسخ بیشتر از شیراز دور است و این بلوک مشتمل است بر ۲۹۷ قریه آباد:

آبادخره: «آبادخره» به معنی شهر است، ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.

اتابک: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.

اسمعیل آباد سفلی: ۳ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.

اسمعیل آباد لاهیجی: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.

اکراد: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.

امرآباد: ۲ فرسخ و نیم مشرقی «گاوکان» است.

پشتقه: ۳ فرسخ کمتر مشرقی «گاوکان» است.

پشنگان: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.

بلغان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است و این قریه از مآثر امیربولغون

است که امیری از طایفه مغول است و در سال ۶۸۰ والی مملکت فارس بود.

پنجیر: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «گاوکان» است.

بندامیر: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.

بندپیرمست: ۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گاوکان» است.

بندتیلکان: فرسخی شمالی «گاوکان» است.

بندجهان آباد: ۵ فرسخ بیشتر مشرقی «گاوکان» است.

بندحسن آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گاوکان» است.

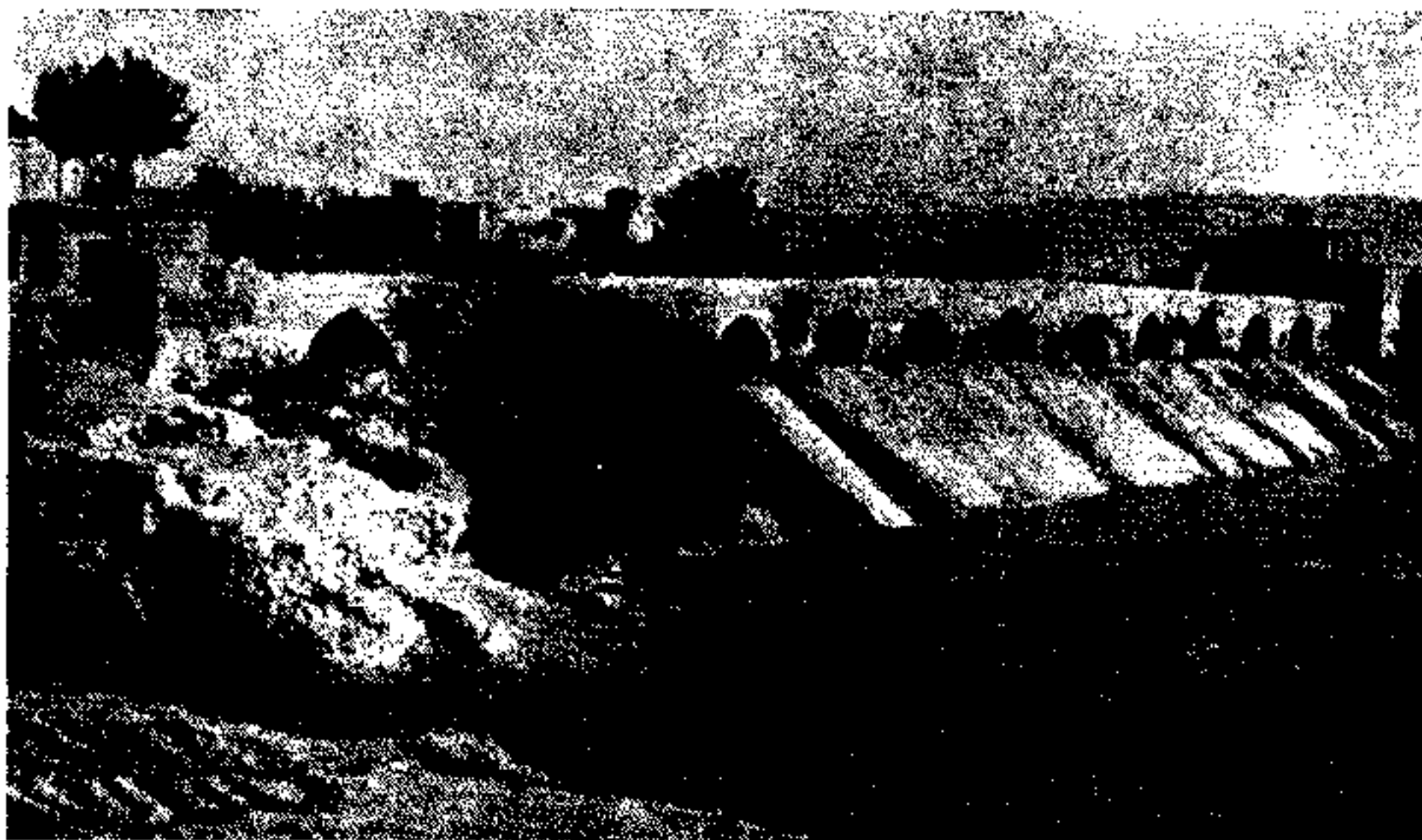
بند خشکک: همان بند حسن آباد است.

۱. در متن: (قری).

۲. دارای ۸۱ قریه است که ۴ قریه آن کوهستانی و ۷۷ قریه در جلگه واقع است. کتاب جغرافیا و اسامی دهات

کشور، ج ۲، ص ۲۴۸.

۳. رک: اقلیم پارس، ص ۴۸.



منظره شرقی بندامیر از آثار عضدالدوله دیلمی

- بند فیض آباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
بند قصار: همان بند فیض آباد است که امیر اتابک جلال الدین چاولی که از امرای دولت سلطان محمد بن سلطان ملک‌شاه سلجوقی است در حدود سال ۵۰۶ ه. ساخته است.
بند سوان: همان بند پیرمست است.
بند سیمون: همان بند نیلکان است. بیاید دانست که این بندها، ده نباشد جز بندامیر.
جدوان: ۲ فرسخ ونیم مغربی «گاوکان» است.
چنار: ۴ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.
جیان: ۲ فرسخ کمتر شمالی «گاوکان» است.
هارث آباد: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
حسین آباد: ۳ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.
خارستان: ۵ فرسخ بیشتر مشرقی «گاوکان» است.
خرامه: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «گاوکان» است.
خرم آباد: فرسخی بیشتر میانه شمال و مشرق «گاوکان» است.
خیرآباد گاوکان: نیم فرسخ جنوبی «گاوکان» است.
خیرآباد لاهیجی: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
درمیان: ۲ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.

۱. (بند قصار بر کربال زیرین ساخته اند و مختل شده بود و اتابک چاولی عمارت آن کرد.) فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۵۳

- دزآباد: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- دهقان: ۱ نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «گاوکان» است.
- دهنو: ۲ فرسخ کمتر شمالی «گاوکان» است.
- دیودان: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گاوکان» است.
- رحمت آباد: ۳ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- رفتک: ۳ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.
- روبهقان: فرسخی کمتر شمالی «گاوکان» است.
- زیروان: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- زین آباد: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- سالبهی: ۴ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.
- سجل آباد: ۳ فرسخ و نیم کمتر میانه جنوب و مشرق «گاوکان» است.
- سغلی: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «گاوکان» است.
- سلامت آباد: ۳ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.
- سلطان آباد: ۱ فرسخ بیشتر مشرقی «گاوکان» است.
- سده برده: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- سیاه زار: ۵ فرسخ کمتر مشرقی «گاوکان» است.
- شول: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- شهرخواست: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- صدرآباد: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- طاق میان: ۴ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.
- عبدالکریمی: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است. این قریه از مآثر ملک شیخ جلال الدین عبدالکریم پسر ملک الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم شیخ الاسلام است که سالها به حکومت و ایالت صحرا و دریای مملکت فارس برقرار بود و این قریه را در حدود سال ۶۸۰ احداث فرمود.
- غیاث آباد: ۴ فرسخ و نیم مشرقی «گاوکان» است.
- فشتقه: همان «پشتقه» است.
- فیروزی: ۴ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
- قشلاق: ۳ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.
- قم آباد: نیم فرسخ بیشتر مغربی «گاوکان» است.
- قوام آباد: ۳ فرسخ و نیم مشرق «گاوکان» است.
- گاوکان: همان قصبه کربال است.
- گرددان: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.

۱. (دهقانان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. (گروان)؟ کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۲.

- گرمنجان: ۱ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.
 کلاهسیاه: ۵ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 کمجان: فرسخی بیشتر شمالی «گاوکان» است.
 کورکی: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 گورگیر: ۲ فرسخ ونیم مشرقی «گاوکان» است.
 کوشک: ۴ فرسخ کمتر مشرقی «گاوکان» است.
 کوهک: ۵ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 لاهیجی: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 محمودآباد: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 مقرب: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 ملکآباد: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 موان: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی «گاوکان» است.
 مهران: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 میمونآباد: ۳ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 نصرت: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 نفجان: فرسخی میانه شمال و مغرب «گاوکان» است.
 هاشمآباد: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «گاوکان» است.
 هلالآباد: ۵ فرسخ مشرقی «گاوکان» است.

[۵۲] - بلوک گله‌دار

در قدیم آن را بلوک «فال»^۱ می‌گفتند، از گرمسیرات فارس، در جنوبی شیراز است، درازی آن از «دهشیخ» تا قریه «پس‌رودک»^۲ ۴ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ ونیم نگذرد، محدود است^۳ از جانب مشرق و شمال به نواحی لارستان و بلوک علامرودشت و بلوک اسیر و از طرف مغرب به نواحی دشتی و بلوک کنگان و از سمت جنوب به بلوک مالکی.

بیشتر کشت و زرع و نخلستان این بلوک، دیمی است و بعضی از دهات آن از آب چشمه و قنات زراعت کنند. محصولش گندم و جو و تنباکوی این بلوک بعد از تنباکوی لارستان از همه جای فارس بهتر است و بیشتر آن را از آب گاوچاه به عمل آورند و آبهای جاری و آب چاه این بلوک، اندک شور و ناگوار است و معیشت اهالی آن از آب باران که در برکه‌ها جمع شود، باشد و مردمان فرومایه به آب چاه و جاری گذران کنند و شکار این بلوک بز و پازن و آهو و کبک و تیهو و مرغ کبک انجیر و کبوتر و بلدرچین و دراج و در زمستان هوبره و چاخرق

۱. (دهی است از دهستان گله‌دار، بخش کنگان شهرستان بوشهر در ۷۱ کیلومتری جنوب شرقی کنگان و کنار راه فرعی لار به گله‌دار.) (معین).

۲. (محدود است از شمال به دهستان علامرودشت، از مشرق به وراوی، از جنوب به دهستان ثلاث، از مغرب به دهستان جم.) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۶.

است. از نواحی گله‌دار تا دریای فارس از ه فرسخ نگذرد و در قدیم نام این نواحی، بلوک فال بود که در اصل «پال» است و قصبه آنرا نیز «فال» می‌گفتند و اکنون از آن قصبه، دهی در میانه خرابه‌ها باقی است و آنرا نیز «فال» گویند.

و علما و بزرگان، از این قصبه برخاسته‌اند مانند علامه زبان مولانا مجدالدین اسمعیل فالی نزدیک به ۴۰ سال در مملکت فارس قاضی القضاة و نافذ الاحکام بود و در سال ۶۶۶ وفات یافت.

و مانند عالم فاضل، نادره زبان و فرید اوان: مولانا رکن‌الدین ابومحمد فالی. سالها در شیراز قاضی قضاة بود و در سال ۶۸۰ وفات یافت.

و مانند مقتدای اعظام اسم مالک مجد و کرم، جامع مناقب، دارای مناصب، اسوه فضلاء زبان احمد بن غسان فالی، مشهور به فضل و احسان، در سال ۶۹۸ در بلده فال وفات یافت. و مانند ناظم امور عباد، کافل مهام بلاد، خواجه معین‌الدین فالی، چنانکه در گفتار اول این فارسنامه نگاشته شد در سال ۱۰۱۱، خواجه معزی‌الیه جزیره بحرین را تصرف نموده، ضمیمه ممالک محروسه اعلیحضرت شاه عباس ماضی جنت‌مکان فرمود.

و در این زبان، قصبه این بلوک را «گله‌دار» گویند در وجه آبادی این قصبه، چنین مشهور است که در زمان دولت سلاطین صفویه ملا فریدون لو با هزار خانوار از ایلات کوه‌گیلویه در حدود سال ۱۰۷۰ هجری در نواحی فال آمد [ه] و مانند ایلات دیگر در صحرا و کوه، نشیمن نمودند و به مناسبت گله و ربه و مواشی که از لوازم ایلات است، قبیله ملا فریدون را «گله‌دار» گفتند و بزرگان آنها، برای حفظ از باران زمستانه و گرمی تابستانه، هریک خانه‌ای از خشت و گل ساختند و بتدریج خانه‌ها زیاد گردید و بر شوکت گله‌دارها بیفزود و تمنای ریاست و حکومت نمودند و به زور و زری نواحی فال را تصرف کرده، برای دفع دشمن و بروز شوکت، خانه‌های عالی با برج و بارو ساختند و سایر این طایفه هریک خانه‌ای بنا نهاد و از صحراگردی گذشته، خانه‌نشین شدند و بنای کشت و زرع و تجارت نمودند و این خانه‌ها را «گله‌دار» گفتند و روز بروز از رونق فال کاهید و بر آبادی «گله‌دار» افزود و قصبه بلکه شهر کوچکی گردید و شماره خانه‌های آن نزدیک به ۳۰۰۰ درب خانه رسید و اکنون نزدیک به ۸۰۰ درب خانه باقی مانده است و به مسافت ۶۰ فرسخ از شیراز دور است و عرض آن از خط استوا ۲۷ درجه و ۴ دقیقه و طول آن از گری نیچ، رصدخانه انگلستان ۵۲ درجه و ۵ دقیقه [و] انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. و اهالی گله‌دار، سالها بر مذهب اثنی‌عشری باقی بودند و از همسایگی و معاشرت با اعراب بنادرکنگان و طاهری و عسلو و نابند که مذهب اهل سنت و جماعت را داشتند از مذهب امامیه گذشته، پیروی علمای سنت نمودند و شافعی مذهب شدند.

و بعد از فوت ملا فریدون، پسرش ملاشکرالله گله‌داری، رئیس و بزرگ گله‌دارها گردید و سالها گذران نمود. و بعد از وفات او عبدالکریم خان گله‌داری در حدود سال ۱۱۴۰ به حکومت و ضابطی این بلوک برقرار گردید و بعد از وفات او پسرش فریدون خان گله‌داری به جای پدر به ضابطی باقی بماند.

و بعد از وفات او در حدود سال ۱۱۷۰ واند دو نفر پسر از او باقی بماند: باقرخان و

ملا عبدالله و ریاست و ضابطی گله‌دار به باقرخان عنایت گردید و بعد از وفات او پسرش محمدخان گله‌داری حکومت این بلوک را قبول نمود و مذهب شافعی را گذاشت و مذهب اثنی‌عشری را برداشت و در حدود سال ۱۲۳۰ واند وفات یافت و چون اولاد ذکور او به سن رشد و تمیز نرسیده بودند حسن خان گله‌داری پسر ملا عبدالله برادر محمدخان را حاکم و ضابط این بلوک نمودند و در سال ۱۲۵۰ واند حسن خان گله‌داری با اهالی گاویندی ناحیه فومستان لارستان جنگ کرده، شکست یافت و او را کشتند، پس ضابطی گله‌دار به حسن علی خان گله‌داری ولد محمدخان ضابط سابق برقرار گردید و در سال ۱۲۶۸ اقوام و عشیره‌اش از او رنجیده، اطراف خانه‌اش را محاصره نمودند و چند روز آب و نان را از او باز گرفتند و چون بر او غالب شدند، او را کشتند. پس حکومت گله‌دار با باقرخان گله‌داری برادر حسن علی خان قرار گرفت و در سال ۱۲۸۲ در شیراز وفات یافت، پس چند سالی حکومت گله‌دار را به شکرالله خان برادر دیگر حسن علی خان عنایت نمودند و در سال ۱۲۸۶ وفات یافت پس محمدطاهرخان گله‌داری پسر حسن خان به ضابطی این بلوک برقرار گردید و بنای خودسری و آزار رعیت و همسایگان را گذاشت و در سال ۱۲۹۴ به فرمایش حضرت اشرف والاحاجی معتمدالدوله فرهادسیرزا ادام‌الله بقاء، او را در بندرکنگان گرفته، به شیراز آورده، به سیاست رسید پس حکومت گله‌دار را به میرزا حسن علی خان گله‌داری پسر باقرخان ضابط سابق ارزانی داشتند و در سال ۱۲۹۶ به دست اقوام و عشیره خود کشته گشت و در این چند ساله حکومت گله‌دار به احمدخان گله‌داری پسر حاجی حسین خان برادر حسن خان ضابط سابق گله‌دار قرار گرفته است.

و از اعیان نواحی گله‌دار: سلسله سادات حسینی است که جد اعلای آنها از مدینه طیبه آمده، خدمت سلاطین صفویه رسیده قریه «مهر» را به عنوان سیورغال به او عنایت فرمودند و اولاد او در این قریه توطن دارند.

و از اعیان این نواحی است: سلاله السادات میر محمدصادق فالی سالها به نشر علوم و فتاوی اشتغال داشت.

و از اعیان این بلوک است: عالی جناب، فضائل اکتساب آخوند ملا محمد رضای فالی. چند سال در شیراز تحصیل مراتب علمیه را نمود، پس عود به وطن اصلی خود فرمود و سالهاست مرجع خواص و عوام گردیده، به احترامی تمام مشغول ترویج شریعت مطهره است. و این بلوک مشتمل است بر ۳ و ۴ قریه آباد:

آقاها: ۷ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

باریکو: ۱۲ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

پال: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است، در قدیم قصبه این بلوک بود.

برده کوه: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

پس رودک: ۱۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است.

بلندو: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

بید: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

بیدخوار: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله دار» است.
 ترمان زنگنه^۱: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 ترمان سفلی: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 ترمان علیا: ۵ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 چاه بهن: ۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 چاه شرف: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 جم^۲: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله دار» است. در سابق ایلام، صحرای جم نزهتگاه و بیلاق اهالی شهر سیراف که بندر طاهری از او باقیمانده است بود و ۴ فرسخ شمالی بندر طاهری است و آبهای جاری و چشمه های شیرین گوارا دارد و انواع فواکه در این صحرا به خوبی به عمل می آید و چون بر فراز کوه بلندی افتاده است [هوائی^۳] قرین اعتدال دارد.

خالدآباد: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 ختیمی^۴: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 خلیفه ها: ۱۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 خندق: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 خوزی: ۷ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 دزگاه: نام ناحیه «پس رودك» و «گبری» است.
 دولت آباد: ۱۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله دار» است.
 ده شیخ: ۱۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 زنگنه: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 زیغان: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 سناسیر: ۱۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 شول: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 شهرخواست: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله دار» است.
 صادره: ۵ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 فاریاب: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 فال: همان «پال» است که قصبه قدیم این بلوك بود.
 قلعه کایدملك: ۴ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله دار» است.
 گبری: ۱۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله دار» است.
 گله دار: همان قصبه این بلوك است.

۱. (ترمان). دهستان تراکمه کنگان. کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۸.

۲. (دهستان جم). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۹.

۳. در متن: (مالی؟) به قیاس تصحیح شد.

۴. در کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۸، در ذکر توابع دهستان تراکمه، (خطیبی).

- گودرزی: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 کوردان: ۱۱ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 کوه‌چرا: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «گله‌دار» است.
 لامرد: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 لاور: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مغرب «گله‌دار» است.
 لیشکان: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 محمدتقی: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 ملو: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 مهر: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 میرملکی: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.
 وراوی: ۷ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «گله‌دار» است.

[۵۵] - بلوک کمین^۲

از سردسیرات فارس، میانه شمال و مشرق شیراز است، درازی آن از ابتدای صحرای «سرپنیران» تا «قوام‌آباد» ۱۰ فرسخ، پهنای آن از «اکبرآباد» تا «دولت‌آباد» ۴ فرسخ و نیم. محدود است^۳ از جانب مشرق به بلوک قونقری و از طرف شمال به بلوک مشهد مرغاب و از سمت مغرب به بلوک مائین و نواحی مرودشت و از جانب جنوب به نواحی ارسنجان و مرودشت. هوای بهار و تابستان و پائیزش، در نهایت سازگاری و اعتدال، کشت و زرع آن گندم و جو و پنبه و کنجد، آبش از رودخانه مشهد مرغاب، میوه‌های بساتین کمین از بیشتر بلوکات فارس، بهتر، انگورش در خوبی و لطافت ضرب‌المثل است، انواع شکارها جز مرغ دراج و مرغ کبک انجیر در این بلوک فراوان است. از اوایل دولت جاویدعدت قاجاریه داست شوکتها، ضابطی این بلوک به‌عنوان تیول و سیورغال به‌سلالة‌السادات، میرزاجانی فسائی عم حقیقی نگارنده این فادمنامه عنایت گردید و بعد از وفات او کماکان به خلف‌الصدقش میرزاهادی واگذار گردید و بعد از وفات او در میانه اولاد او منقسم بود و در سال ۱۲۵۸ که زمان تصرفی آقامیرزا محمد خلف‌الصدق میرزاهادی بود، حکومت این بلوک باز به‌عنوان تیول و سیورغال در حق جناب صاحب‌دیوان میرزا فتح‌علی خان شیرازی برقرار گردید و تا کنون که نزدیک به ۴۰ سال گذشته باقی و برقرار است و کلانتری این بلوک سالها با عزیزالله‌خان کمینی بود و بعد از وفات او پسرش حاجی جانی خان کمینی کلانتر این بلوک بود و بعد از وفات حاجی جانی خان، پسرش محمدباقرخان کمینی چند سالی به کلانتری برقرار گردید و مدتی است که از عاملی بیکار گشته است و برای هر دهی کدخدائی گذاشته‌اند که هر یک راتق و فاتق کارهای آن

۱. رک: شاهنامه‌شناسی، مقاله شاهنامه در جنوب ایران، ص ۲۱، از احمد اقتداری که این نام را کوه‌چهر می‌داند.

۲. رک: آثارالمجم، ص ۲۲۷، نزهةالقلوب، ص ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۸۸.

۳. (از شمال محدود است به مشهد مرغاب و از جنوب به مرودشت و نواحی، از مشرق به نیریز و از مغرب به ابرج). کتاب

جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۹.

قریه است. و قصبه این بلوک «کلیلک» است، به مسافت ۱۴ فرسخ از شیراز دور است.
 و این بلوک مشتمل است بر ۱۱ قریه آباد:
 اکبرآباد: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «کلیلک» است.
 بکان: فرسخی بیشتر مغربی «کلیلک» است.
 جلدک: ۲ فرسخ کمتر مشرقی «کلیلک» است.
 دز: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «کلیلک» است.
 دولتآباد: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «کلیلک» است.
 ده بالا: نیم فرسخ بیشتر شمالی «کلیلک» است.
 رحمتآباد: ۲ فرسخ و نیم مغربی «کلیلک» است.
 سرجآباد: فرسخی کمتر میانه شمال و مغرب «کلیلک» است.
 صحرای سرپنیران: نام دشتی مشرقی «کلیلک» است.
 علیآباد: به مسافت کمی در جانب شمال «کلیلک» است.
 قصرالدشت^۱: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «کلیلک» است.
 قوامآباد^۲: ۳ فرسخ مغربی «کلیلک» است.

[۵۶] - بلوک کنگان^۳

از گرمسیرات فارس، در جانب جنوبی شیراز است، درازی آن از «نخل تقی» تا قریه «نیک» ۱۳ فرسخ، پهنای آن از نیم فرسخ نگذرد، محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوک گله دار و از طرف مغرب و جنوب به دریای فارس.
 هوای این بلوک از ماه ثور تا میزان، گرم و بسیار تر، شکار آن کبک و تیهو و مرغ کبک انجیر است. در قدیم این بلوک را «سیراف»^۴ می گفتند و قصبه آن را نیز «سیراف» و آن بلد خراب گشته و محله ای از آن باقی مانده است و آن را بندر طاهری گویند و سالهاست قصبه این بلوک را «کنگان» قرار داده اند به مسافت ۴ و اند فرسخ از شیراز دور افتاده، کشت و زرع این بلوک و نخلستانش همه، دیمی است و از آب گاوپناه، سبزی و بقولات به عمل آورند و آب چاه بیشتر این بلوک، اگرچه صد قدم از دریا دور است، شیرین و گواراست و گذران اهلس بیشتر از مسافرت در دریا و تجارت است.

۱. (دارای ۱۵ قریه است که در جلگه واقع شده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۹.
۲. آثار العجم، ص ۲۲۷، می نویسد: (آنجا نیز دهی است و کاروان سرائی بسیار ممتاز و بنیانش محکم و آنرا قوام الملک محمد رضا خان ساخته).
۳. آثار العجم، ص ۲۲۷، می نویسد: (این ده تعلق دارد به جناب مؤتمن الملک میرزا حسین خان ولد ارشد صاحب دیوان نجف قلی بیگ).
۴. رک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۲۱۳، ۲۵۵، ۲۶۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۸۴. و کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ص ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷.
۵. رک: کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۵ تا ۴۳۹، و فارسنامه این بلخی، ص ۱۳۷ تا ۱۷۲. نزهة القلوب، ص ۲۱۷.

و علما و بزرگان از شهر سیراف برخاسته اند^۱ مانند:

علامه زمان حسن بن عبدالله سیرافی که کتاب فهو سیبویه نحوی را شرح فرموده و پدر حسن سیرافی، مردی مجوس بود و خود مسلمان گشته، سرآمد فضیلتی زمان گردید.

و خلف الصدقش فرید عصر خود ابو محمد یوسف بن حسن بن عبدالله سیرافی چندین کتاب تصنیف فرمود مانند شرح ایبات کتاب سیبویه و در سال ۳۸۵ وفات یافت.

و از قدیم ضابط و حاکم این بلوک مشایخ آل نسور عرب بوده اند و تا کنون حکومت در این سلسله باقی است. جد اعلای آنها شیخ محمد آل نسور است. به زور و زر این بلوک را تصاحب نمود و خرابیها را آباد فرمود و بعد از وفات او پسرش شیخ حاتم خان به حکومت این بلوک برقرار گردید و بعد از وفات او، پسرش، شیخ جباره خان، ضابط گردید و بعد از وفات او پسرش شیخ حسن خان کنگسانی به حکومت رسید و ناحیه گاو بندی از نواحی لارستان راضیمه بلوک کنگان نمود و مدتی برای این سنوال بگذشت و چون بلوک مالکی که قصبه آن، بندر عسلویه است در میانه ناحیه گاو بندی و نواحی کنگان افتاده و اهالی عسلویه اعراب آل حرمند و از قدیم رشته دشمنی میانه آل نسور و آل حرم استوار بود و از دو جانب خونریزیها داشتند در سال ۱۲۸۳ شیخ حسن خان از بندر طاهری به عزم گاو بندی حرکت نمود و در وقت غروب آفتاب در کناره بندر عسلویه برای ادای نماز پیاده گشت و اسب او گریخته و نوکرها برای گرفتن اسب پراکنده شدند و یک نفر از اهل عسلویه این واقعه را به شیخ ابراهیم خان آل حرم که حاکم بندر عسلویه بود، رسانید و شیخ ابراهیم خان، جمعی را فرستاد و شیخ حسن خان را گرفتند [و] به عسلویه بردند و او را کشتند، پس ضابطی بلوک کنگان و ناحیه گاو بندی به شیخ مذکور خان کنگانی برادر کهنتر شیخ حسن خان قرار گرفت و در سال ۱۲۸۴ شیخ مذکور خان با چریک کنگان و گله دار و گاو بندی و سرباز و توپ دولتی، بندر عسلویه را محاصره نمود و بعد از فتح آن، شیخ ابراهیم خان و شیخ سیف خان و شیخ محمد خان پسران عموی شیخ ابراهیم خان و تمام سردهای قبیله آل حرم را کشتند و بندر عسلویه را ویرانه نمودند و چون مدتی بگذشت شیخ مذکور خان غروری دید که اعتنائی به احکام دیوانی نداشت و کار گزاران^۲ مملکت فارس هم اعتباری به او نگذاشتند تا حکمرانی و فرمانبرائی این مملکت در کف کفایت نواب اشرف والا، حضرت معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا ادام الله عزه و عمره، قرار گرفت. در سال ۱۲۹۴ شیخ مذکور خان را اسیر نموده به شیراز آوردند و به توسل و توسط متعهد خدمتگزاری^۳ گردیده، عود به مقر ضابطی خود نمود و سالی را گذرانید و به قاعده آنکه ملکات رذیله از کسی زایل نگردد، به عده رجال و عدت اسوال مستظهر گشته، قلعه قلات سرخ را که شرح آن در ذیل عنوان قلعه های فارس بیاید، تعمیر لایق نمود و اسوال خود را روانه بحرین داشت و در قلعه سرخ محصور گردید و در سال ۱۲۹۶ محمد ابراهیم خان که از نوکرهای قدیمی حضرت معتمد الدوله بود با چریک بلوکی و سرباز دیوانی، قلعه قلات سرخ را به قهر و غلبه گشود و شیخ مذکور خان را به شیراز آورده، به سیاست رسید و از او دو نفر پسر باقی است:

۱. در متن: (برخواسته اند).

۲. در متن: (کار گزاران).

۳. در متن: (خدمتگزاری).

شیخ ابراهیم خان و شیخ حسن خان کنگانی، به اشتراك به ضابطی بلوك كنگان برقرارند. و این بلوك مشتمل است بر ۱۲ قریه آباد:

اختر: ۴ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

پرک: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

بندر طاهری: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

بندر كنگان: همان قصبه این بلوك است.

بنك: ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «کنگان» است.

تنبك: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

چاه كور: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

سبخ: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

سیراف: همان بندر طاهری است.

طاهری: همان بندر طاهری است.

گوده: نیم فرسخ میانه شمال و مغرب «کنگان» است.

نخل تقی: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

نخل غانم: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «کنگان» است.

تمام این دهات در کنار دریاست.

[۵۷] - بلوك كوار

«كوار»، سبزی را گویند که میوه‌ها در او کرده، بار نموده، از جائی به جائی برند و برای بسیاری فواکه و حمل آنها از این بلوك، او را «كوار» گفتند.^۱

با آنکه در جانب جنوبی شیراز است برای بلندی زمین، از سردسیرات فارس است، هوای آخر بهار و تابستان و اوائل پائیزش در کمال اعتدال و زمستانش از شیراز به نهایت سردتر، انواع حیوانات جز دراج و مرغ کبک انجیر در این بلوك فراوان است و هرگونه میوه جز خرما و نارنج بخوبی به عمل می‌آید.

درازی این بلوك از قریه «دشته» تا «باغان» ۵ فرسخ، پهنای آن از «مظفری» تا «باغ انار» ۲ فرسخ است. محصول این بلوك گندم و جو و ذرت و شلتوك و پنبه و کتجد و نخود [و] هندوانه، بلوك كوار در خوبی و لطافت و شیرینی و فراوانی ضرب‌المثل است. آب این بلوك از رودخانه «سیاخ» است که شاه‌بهمن پسر شاه‌اسفندیار کیانی، بندی بر این رودخانه بسته آب را بر تمام دهات این بلوك جز ناحیه فرمشکان سوار کرده است و تا کنون این بند را

۱. (تمبک). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲. (سبخی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۵۹.

۳. رك: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۱۱۲۴: (طاهری).

۴. منقول از حاشیه کتاب فارسنامه ناصری.

۵. در متن: (زرت).

۶. رك: فارسنامه این بلخی، ص ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۳.

بند بهمن گویند و آب این رودخانه شیرین و گواراست و قصبه این بلوک را نیز «کوار» گویند، و فرسخ از شیراز دور افتاده است و ضابطی و کلانتری این بلوک از عهد صفویه تا کنون در سلسله ملاماندگارکواری بوده است. در شیراز مشهور است که به حضرت معدلت خصلت کریم خان زند طاب‌ثراه، عرض کردند که بذل و بخشش ملاماندگارکواری از اندازه و گنجایش مداخل بلوک کوار گذشته است، باید گنجی جسته باشد، حضرت کریم خان او را احضار نموده سؤال فرمود، در جواب گفت: فردا از زر و جواهر گنج خود، مشتی برای نمونه به حضور مبارک می‌رسانم و روز دیگر در وقت سلام عام چندین خوانچه به حضور رسانید، چون روپوش را از آنها برداشتند همه را گندم و جو و ذرت و کنجد و نخود و مویز و بادام دیدند و ملاماندگار عرض نمود که زراعت گنج است که حاصل آنرا می‌دهم زر و جواهر می‌گیرم چنانکه گفته‌اند: «زرع ثلثینش زر است و ثلث دیگر هم زر است» یعنی لفظ «زا» و «را» که دو ثلث کلمه زر است: «زر» است و ثلث دیگر این کلمه «ع» است و «عین» در لغت عرب به معنی «زر» باشد و اسب نواب لطف‌علی خان زند مشهور به قران که مانندش شنیده و دیده نگشته است از رمة ملاماندگار کواری بود و بعد از وفات ملاماندگار، ضابطی این بلوک که بیشتر املاکش ملک موروث و مکتسب ملاماندگار بود به خلف‌الصدقش محمد کاظم خان عنایت گردید و بعد از وفات او پسرش عبدالرضا خان به ضابطی و کلانتری این بلوک برقرار گردید و بعد از وفات او پسرش نظرعلی خان کلانتر گردید و بعد از وفات او کلانتری را به پسرش آقاغلامرضا کواری شفقت نمودند و او را سه نفر پسر است:

اول آنها: عالی‌جاه، خلاصه‌الاشباه میرزا حسین خان است. چون والده او از سلسله سادات حمزوی شیراز بود، آقاغلامرضا، خانه و مسکن خود را در محله سرباغ شیراز قرار داد و میرزا حسین خان در شیراز تربیت یافت و به اندازه خود تحصیل مقدمات علمیه و کمالات رسمیه را نمود و خط نسخ تعلیق را به وجه خوبی نوشت و چون به سن شباب رسید، خدمت نویسندگی جناب محمدرضاخان قوام‌الملک را اختیار نمود و چون از عهده لوازم این خدمت برآمد بر مرتبه‌اش افزود و در سال ۱۳۰۴ به تفتین شیاطین، بعضی از مقالات غیرواقعه را در حقش گفتند و نزدیک به سالی در خانه عاقبت خود نشست و چون جناب معزی‌الیه ساحت او را از لوٹ خیانت پاک دید، او را دلجوئی و نوازش فرمود و بیشتر از پیشتر مصدر خدماتش نمود.

و پسر دوم آقاغلامرضا: عالی‌جاه حسن خان کواری است. بعد از وفات آقاغلامرضا به کلانتری این بلوک برقرار است.

پسر سیم آقاغلامرضا: عالی‌جاه میرزا قاسم خان، در اوایل سن شباب است.

و این بلوک مشتمل است بر ۲۶ قریه آباد:

آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کوار» است.

اکبرآباد: فرسخی بیشتر مشرقی «کوار» است.

باغ انار: نیم فرسخ مغربی «کوار» است.

۱. (از ۳۱ قریه تشکیل شده که ۵ قریه آن کوهستانی و سرد و ۲۶ قریه بقیه در جلگه واقع شده). کتاب جغرافیا و